باسمه تعالی

جهاد اكبر

پيشگفتار

بسم اللّه الرحمن الرحيم انسان شگفت‏آورترين و پيچيده‏ترين خلق خداست. موجودى كه علاوه بر غرائز طبيعى و حيوانى و واكنشهاى جسمانى داراى فطرت و شخصيتى روحانى است كه از ديگر موجودات زنده ممتاز گرديده است؛ موجودى كه مى‏انديشد، انتخاب مى‏كند و با تدبير عقلانى و تلاش جسمانى مشكلات را براى نيل به زندگى بهتر از پيش پاى خود برمى‏دارد و به موازات اين تلاش، تاريخ حيات خويش را مى‏سازد و بر معارف به ارث رسيده از پيشينيان مى‏افزايد و راه را براى تحولات سريعتر و تسلط بيشتر آيندگان بر طبيعت و كشف مجهولات هموار مى‏سازد. ولى افسوس كه در هياهوى كوششهاى آدمى براى نيل به اميال و مقاصد خويش و در غوغاى درگيرى انسان و طبيعت حقيقتى بس گرانبها به فراموشى سپرده مى‏شود و آن: نفس و جوهر شخصيت انسانى و به تعبيرى ديگر «خود انسان» و تربيت و تزكيه نفس و ساختن انسان متعالى است، انسانى كه خالق هستى او را اشرف مخلوقات لقب داده و مفسّرين واقعى وحى در باب شناختش فرموده‏اند: «من عرف نفسه فقد عرف ربّه». آرى، خود فراموشى و ناديده انگاشتن ابعاد لا يتناهى روح آدمى و بى‏توجهى نسبت به استعدادهاى بشر در پيمودن سير كمالات و فضائل اخلاقى، دردى است كه اغلب جوامع بشرى بدان مبتلا گرديده‏اند و حاكميت تكنولوژى و زندگى ماشينى و همچنين سلطه ماده‏گرايان و دنيا پرستان بر بخشى وسيع از مناطق جهان از يكسو و ناتوانى مكاتب و انديشه‏هاى مختلف در ارائه مسيرى روشن و تفسيرى مطمئن از انسان، بر اين سير قهقرايى و از خود بيگانگى افزوده‏اند. و در اين ميان تنها مناديان توحيد و انبيا و پاسداران حريم ارزش‏ها و معنويتها بوده‏اند كه تربيت انسان را وجهه جهاد مستمر خويش قرار داده و همنوا با چراغ عقل و نداى فطرت جامعه انسانى را به سوى كمالات و ارزش‏هاى متعالى هدايت كرده‏اند و حقيقتا آنچه كه در تاريخ حيات بشرى از افتخارات و ارزش‏هاى بزرگ و تمدنهاى راستين بر جاى مانده، نتيجه همان مجاهدتهاست.

انقلاب اسلامى كه در عصر حاضر با همت يكى از مردان خدا در عين ناباورى جهانيان پديدار گشت در ماهيت خويش تنها يك جنبش سياسى و يا شورشى مردمى براى سرنگونى نظامى ستمگر نبود بلكه پيش از آن رستاخيزى فرهنگى و اخلاقى بود كه انسان درمانده معاصر را به بازيابى فطرت الهى خود فرا مى‏خواند. بنيانگذار جمهورى اسلامى در وصيتنامه جاويدش در باب ماهيت انقلاب عظيمى كه آغاز كرده، فرمود: «در جهان حجم تحمل زحمتها و رنجها و فداكاريها و جان نثاريها و محروميتها مناسب حجم بزرگى مقصود و ارزشمندى و علوّ رتبه آن است. آنچه را كه شما ملت شريف و مجاهد براى آن بپا خاستيد و دنبال مى‏كنيد و براى آن جان و مال نثار كرده و مى‏كنيد و والاترين و بالاترين و ارزشمندترين مقصدى است و مقصودى است كه از صدر عالم در ازل و از پس اين جهان‏ تا ابد عرضه شده است و خواهد شد و آن مكتب الوهيت به معنى وسيع آن و ايده توحيد با ابعاد رفيع آن است كه اساس خلقت و غايت آن در پهناور وجود و در درجات و مراتب غيب و شهود است؛ و آن در مكتب محمدى- صلّى اللّه عليه و آله و سلّم- به تمام معنى و درجات و ابعاد متجلّى شده و كوشش تمام انبياء عظام- عليهم سلام اللّه- و اولياء معظّم- سلام اللّه عليهم- براى تحقق آن بوده و راهيابى به كمال مطلق و جلال و جمال بى‏نهايت جز با آن ميسر نگردد، آن است كه خاكيان را بر ملكوتيان و برتر از آنان شرافت داده و آنچه براى خاكيان از سير در آن حاصل مى‏شود، براى هيچ موجودى در سراسر خلقت در سرّ و علن حاصل نشود».

در منطق امام خمينى مبارزه و ورود در سياست و بدست گرفتن حكومت هدف نيست؛ هدف: پيروز بيرون آمدن از ميدان نبردى است كه خداوند پس از سوگندهاى متوالى و با تأكيد فراوان مى‏فرمايد: قَدْ افْلَحَ مَنْ زَكّيها وَ قَدْ خابَ مَنْ دَسّيها. هدف: تربيت انسان و هدايت اوست در سير از عالم خاك تا ملكوت اعلى. هدف: تشكيل جامعه و ايجاد محيطى است كه تنها خدا در آن عبادت شود و انوار عبوديت و اخلاص و جلوه ايمان به غيب، ظلمتهاى علايق نفسانى و شهوات دنيايى را محو نمايد و ديدگان بشر را بر پرتو جمال حق در پهنه هستى بينا سازد و توحيد و ابعاد رفيع آن را در تمامى روابط و مناسبات انسانى حاكم گرداند و اين همه ممكن نيست جز با «تزكيه نفس»، مقوله‏اى كه حاكمان شرق و غرب از آن بى‏خبرند و جهان خسته امروز تشنه آن است.

راز عظمت كار امام خمينى و شگفتى تأثير كلام و انديشه آن حضرت بر پيروانش را بايد در همين حقيقت جستجو كرد. آنانكه براى دريافت رمز شعار پيروزى خون بر شمشير و غلبه ياران بى‏سلاح امام بر مسلحترين حكومت وابسته به آمريكا، با تحليلهاى مادى به دنبال عوامل سياسى و اقتصادى مى‏گردند، ره به جايى نخواهند برد. آنانكه موفقيت امام خمينى را در تجربه و آموزش شيوه‏هاى مبارزه با نفس و نبرد در ميدان سخت «جهاد اكبر» نشنيده و نشناخته‏اند از درك ماهيت انقلاب امام نيز عاجزند.

«جهاد اكبر يا مبارزه با نفس» عنوان كتاب حاضر و اثر گرانقدر عارفى است كه خود سالها با سير و سلوك و عبادت و معرفت اين مسير پر مخاطره را پيمود. امام خمينى (س) پيش از آنكه علم مبارزه سياسى را آشكارا بدست گيرد و همچنين در بحبوحه مبارزات خويش همواره با تكيه بر مباحثى از اين قبيل به رهروان راهش مى‏آموخت كه مسير او از جنبشهاى سياسى معمول و سياستمداران حرفه‏اى جداست و پيروزى واقعى در جهاد سياسى و نظامى و اقتصادى جز با جهاد اكبر و مبارزه با نفس حاصل نخواهد شد.

مطالب اين كتاب، تقرير بيانات امام خمينى در نجف اشرف است كه در آستانه ماه مبارك رمضان و ايام ديگر «1» خطاب به حوزه‏هاى علميه ايراد فرمودند و به همّت ياران امام تنظيم و بارها پيش از پيروزى انقلاب اسلامى در داخل و خارج كشور چاپ و منتشر گرديد. هشدارهاى دردمندانه و رهنمودهاى اخلاقى حضرت امام در آن ايام سخت و توانفرسا، شور ايمان و انگيزه‏هاى الهى را در طلاب و دانشجويان متعهد برمى‏انگيخت و مسير نهضت را از راه آنان كه با تزكيه نفس بيگانه بودند، جدا مى‏ساخت و بذر اخلاص و ايمان در قلوب جويندگان حقيقت مى‏كاشت؛ بذرى كه سرانجام به مدد الطاف الهى به بار نشست و جهانيان صحنه‏هايى از اعجاز آن را در روزهاى آتش و خون و پيكار مشت و سلاح در سال 57 و سبقت خيل جوانان مؤمن در پيمودن مسير شهادت و جلوه‏هاى وصف ناشدنى لحظه‏هاى پيكار و مناجات بسيجيان در جبهه‏هاى نبرد پس از آن را شاهد بودند.

بسم اللّه الرحمن الرحيم يك سال ديگر از عمر ما گذشت. شما جوانان رو به پيرى و ما پيران رو به مرگ پيش مى‏رويم. در اين يك سال تحصيلى شما به حدود تحصيلات و اندوخته‏هاى علمى خود واقفيد؛ مى‏دانيد چقدر تحصيل كرده و تا چه اندازه پايه‏هاى علمى خود را بالا برده‏ايد؛ ليكن راجع به تهذيب اخلاق، تحصيل آداب شرعيه، معارف الهيه و تزكيه نفس چه كرديد؟ و چه قدم مثبتى برداشتيد؟ هيچ به فكر تهذيب و اصلاح خود بوديد؟ و در اين زمينه برنامه‏اى داشتيد؟ متأسفانه بايد عرض كنم كار چشمگيرى نكرديد، و در جهت اصلاح و تهذيب خود قدم بلندى بر نداشتيد.

حوزه‏هاى علميه همزمان با فراگرفتن مسائل علمى، به تعليم و تعلم مسائل اخلاقى و علوم معنوى نيازمند است. راهنماى اخلاق و مربى قواى روحانى و مجالس پند و موعظه لازم دارد. برنامه‏هاى اخلاقى و اصلاحى، كلاس تربيت و تهذيب، آموختن معارف الهيه، كه مقصد

اصلى بعثت انبيا عليهم السلام مى‏باشد، بايد در حوزه‏ها رايج و رسمى باشد. متأسفانه در مراكز علمى به اين گونه مسائل لازم و ضرورى كمتر توجه مى‏شود. علوم معنوى و روحانى رو به كاهش مى‏رود، و بيم آن است كه حوزه‏هاى علميه در آتيه نتوانند علماى اخلاق، مربيان مهذب و آراسته و مردان الهى تربيت كنند؛ و بحث و تحقيق در مسائل مقدماتى مجالى براى پرداختن به مسائل اصلى و اساسى، كه مورد عنايت قرآن كريم و نبى اعظم (ص) و ساير انبيا و اوليا عليهم السلام است، باقى نگذارد. خوب است فقهاى عظام و مدرسين عاليمقام، كه مورد توجه جامعه علميه مى‏باشند، در خلال درس و بحث به تربيت و تهذيب افراد همت گمارند و به مسائل معنوى و اخلاقى بيشتر بپردازند. محصلين حوزه‏ها نيز لازم است در كسب ملكات فاضله و تهذيب نفس كوشش كرده، به وظايف مهم و مسئوليتهاى خطيرى كه بر دوش آنان است اهميت دهند.

شما كه امروز در اين حوزه‏ها تحصيل مى‏كنيد و مى‏خواهيد فردا رهبرى و هدايت جامعه را به عهده بگيريد، خيال نكنيد تنها وظيفه شما ياد گرفتن مشتى اصطلاحات مى‏باشد، وظيفه‏هاى ديگرى نيز داريد. شما بايد در اين حوزه‏ها خود را چنان بسازيد و تربيت كنيد كه وقتى به يك شهر يا ده رفتيد، بتوانيد اهالى آنجا را هدايت كنيد و مهذب نماييد. از شما توقع است كه وقتى از مركز فقه رفتيد، خود مهذب و ساخته شده باشيد، تا بتوانيد مردم را بسازيد و طبق آداب و دستورات اخلاقى اسلامى آنان را تربيت كنيد. اما اگر خداى نخواسته در مركز علم خود را اصلاح نكرديد، معنويات كسب ننموديد، به هر جا كه برويد العياذ باللّه، مردم را منحرف ساخته، به اسلام و روحانيت بدبين خواهيد كرد.

شما وظايف سنگينى داريد. اگر در حوزه‏ها به وظايف خود عمل نكنيد و در صدد تهذيب خود نباشيد و فقط دنبال فرا گرفتن چند اصطلاح بوده مسائل اصولى و فقهى را درست كنيد، در آتيه خداى نخواسته براى اسلام و جامعه اسلامى مضر خواهيد بود؛ ممكن است، العياذ باللّه، موجب انحراف و گمراهى مردم شويد. اگر به سبب اعمال و كردار و رفتار نارواى شما يك نفر گمراه شده از اسلام برگردد، مرتكب اعظم كباير مى‏باشيد؛ و مشكل است توبه شما قبول گردد. چنانكه اگر يك نفر هدايت يابد، به حسب روايت «بهتر است از آنچه آفتاب بر آن مى‏تابد» «1» مسئوليت شما خيلى سنگين است. وظايف شما غير از وظايف عامه مردم مى‏باشد؛ چه بسا امورى كه براى عامه مردم مباح است، براى شما جايز نيست، و ممكن است حرام باشد. مردم ارتكاب بسيارى از امور مباحه را از شما انتظار ندارند، چه رسد به اعمال پست نامشروع، كه اگر خداى نخواسته از شما سربزند، مردم را نسبت به اسلام و جامعه روحانيت بدبين مى‏سازد. درد اينجاست: اگر مردم از شما عملى كه بر خلاف انتظار است مشاهده كنند، از دين منحرف مى‏شوند؛ از روحانيت برمى‏گردند، نه از فرد. اى كاش از فرد برمى‏گشتند و به يك فرد بدبين مى‏شدند. ولى اگر از يك روحانى عملى ناشايست و برخلاف نزاكت ببينند، تجزيه و تحليل نمى‏كنند همچنانكه در ميان كسبه افراد نادرست و منحرف وجود دارد و در ميان اداريها اشخاص فاسد و زشتكار ديده مى‏شود، ممكن است در ميان روحانيون نيز يك يا چند نفر ناصالح و منحرف باشد. لذا اگر بقالى خلاف كند، مى‏گويند فلان بقال خلافكار است. اگر يك عطار عمل زشتى مرتكب گردد، گفته مى‏شود فلان عطار زشتكار است. ليكن اگر آخوندى عمل ناشايسته‏اى انجام دهد، نمى‏گويند فلان آخوند منحرف است، گفته مى‏شود آخوندها بدند! وظايف اهل علم خيلى سنگين است؛ مسئوليت علما بيش از ساير مردم مى‏باشد. اگر به «اصول» كافى ، كتاب وسائل به ابواب مربوط به وظايف علما مراجعه كنيد، مى‏بينيد تكاليف سنگين و مسئوليتهاى خطيرى براى اهل علم بيان شده است. در روايت است كه وقتى جان به حلقوم مى‏رسد، براى عالم ديگر جاى توبه نيست، و در آن حال توبه وى پذيرفته نمى‏شود؛ زيرا خداوند از كسانى تا آخرين دقايق زندگى توبه مى‏پذيرد كه جاهل باشند. و در روايت ديگر آمده است كه هفتاد گناه از جاهل آمرزيده مى‏شود پيش از آنكه يك گناه از عالم مورد آمرزش قرار گيرد. زيرا گناه عالم براى اسلام و جامعه اسلامى خيلى ضرر دارد. عوام و جاهل اگر معصيتى مرتكب شود، فقط خود را بدبخت كرده، بر خويشتن ضرر وارد ساخته است؛ ليكن اگر عالمى منحرف شود و به عمل زشتى دست زند، عالمى را منحرف كرده، بر اسلام و علماى اسلام زيان وارد ساخته است. اينكه در روايت آمده كه اهل جهنم از بوى تعفن عالمى كه‏ به علم خود عمل نكرده متأذى مى‏شوند ، براى همين است كه در دنيا بين عالم و جاهل در نفع و ضرر به اسلام و جامعه اسلامى فرق بسيار وجود دارد. اگر عالمى منحرف شد، ممكن است امتى را منحرف ساخته به عفونت بكشد. و اگر عالمى مهذب باشد، اخلاق و آداب اسلامى را رعايت نمايد، جامعه را مهذب و هدايت مى‏كند. در بعضى از شهرستانهايى كه تابستانها به آنجا مى‏رفتم، مى‏ديدم اهالى آن بسيار مؤدب به آداب شرع بودند. نكته‏اش اين بود كه عالم صالح و پرهيزكارى داشتند. اگر عالم ورع و درستكارى در يك جامعه يا شهر و استانى زندگى كند، همان وجود او باعث تهذيب و هدايت مردم آن سامان مى‏گردد، اگر چه لفظا تبليغ و ارشاد نكند. ما اشخاصى را ديده‏ايم كه وجود آنان مايه‏ پند و عبرت بوده؛ صرف ديدن و نگاه به آنان باعث تنبه مى‏شد. هم اكنون در تهران، كه في الجمله اطلاع دارم، محلات آن با هم فرق دارد: در محله‏اى كه عالم منزه و مهذبى زيست مى‏كند، مردمان صالح با ايمانى دارد. در محله ديگر كه يك نفر منحرف فاسد معمم شده، امام جماعت گرديده، دكان درست كرده است، مى‏بينى طايفه‏اى را فريب داده، آلوده و منحرف ساخته است. همين آلودگى است كه از بوى تعفن آن اهل جهنم اذيت مى‏شوند. اين تعفنى است كه عالم سوء، عالم بى‏عمل، عالم منحرف، در همين دنيا به بار آورده، و بوى آن در جهان ديگر شامه اهل جهنم را مى‏آزارد. نه اينكه در آنجا چيزى به او افزوده باشند؛ آنچه در عالم آخرت واقع مى‏شود چيزى است كه در اين دنيا تهيه گرديده است. به ما چيزى خارج از عمل ما نمى‏دهند. وقتى بنا باشد عالمى مفسده جو و خبيث باشد، جامعه‏اى را به عفونت مى‏كشد؛ منتهى در اين دنيا بوى تعفن آن را شامه‏ها احساس نمى‏كند؛ ليكن در عالم آخرت بوى تعفن آن درك مى‏گردد. ولى يك نفر عوام نمى‏تواند چنين فساد و آلودگى در جامعه اسلامى به بار آورد. عوام هيچگاه به خود اجازه نمى‏دهد كه داعيه امامت و مهدويت داشته باشد، ادعاى نبوت و الوهيت كند؛ اين عالم فاسد است كه دنيايى را به فساد مى‏كشاند: اذا فسد العالم، فسد العالم. آنان كه دين سازى كرده باعث گمراهى و انحراف جمعيت انبوهى شده‏اند بيشترشان اهل علم بوده‏اند؛ بعضى از آنان در مراكز علم تحصيل كرده رياضتها كشيده‏اند. رئيس يكى از فرق باطله در همين حوزه‏هاى ما تحصيل كرده است. ليكن چون تحصيلاتش با تهذيب و تزكيه توأم نبوده، در راه خدا قدم برنمى‏داشته، خباثت را از خود دور نساخته بود، آن همه رسوايى به بار آورده است. اگر انسان خباثت را از نهادش بيرون نكند، هر چه درس بخواند و تحصيل نمايد نه تنها فايده‏اى بر آن مترتب نمى‏شود بلكه ضررها دارد. علم وقتى در اين مركز خبيث وارد شد، شاخ و برگ خبيث به بار آورده شجره خبيثه مى‏شود. هر چه اين مفاهيم در قلب سياه و غير مهذب انباشته گردد، حجاب زيادتر مى‏شود. در نفسى كه مهذب نشده، علم حجاب ظلمانى است: العلم هو الحجاب الاكبر. لذا شرّ عالم فاسد براى اسلام از همه شرور خطرناكتر و بيشتر است. علم نور است، ولى در دل سياه و قلب فاسد دامنه ظلمت و سياهى را گسترده‏تر مى‏سازد.

علمى كه انسان را به خدا نزديك مى‏كند، در نفس دنيا طلب باعث دورى بيشتر از درگاه ذى الجلال مى‏گردد. علم توحيد هم اگر براى غير خدا باشد، از حجب ظلمانى است؛ چون اشتغال به ما سوى اللّه است. اگر كسى قرآن كريم را با چهارده قرائت لما سوى اللّه حفظ باشد و بخواند، جز حجاب و دورى از حق تعالى چيزى عايد او نمى‏شود. اگر شما درس بخوانيد، زحمت بكشيد، ممكن است عالم شويد، ولى بايد بدانيد كه‏ ميان «عالم» و «مهذب» خيلى فاصله است. مرحوم شيخ، استاد ما، رضوان اللّه تعالى عليه، مى‏فرمود اينكه مى‏گويند: «ملا شدن چه آسان، آدم شدن چه مشكل» صحيح نيست. بايد گفت: ملا شدن چه مشكل، آدم شدن محال است! كسب فضايل و مكارم انسانى و موازين آدميت از تكاليف بسيار مشكل و بزرگى است كه بر دوش شماست. گمان نكنيد اكنون كه مشغول تحصيل علوم شرعيه مى‏باشيد، و فقه كه اشرف علوم است مى‏آموزيد، ديگر راحتيد، و به وظايف و تكاليف خود عمل كرده‏ايد. اگر اخلاص و قصد قربت نباشد، اين علوم هيچ فايده‏اى ندارد. اگر تحصيلات شما، العياذ باللّه، براى خدا نباشد و براى هواهاى نفسانيه، كسب مقام و مسند، عنوان و شخصيت در اين راه قدم گذاشته باشيد، براى خود وزر و وبال اندوخته‏ايد. اين اصطلاحات اگر براى غير خدا باشد، وزر و وبال است.

اين اصطلاحات هر چه زيادتر شود، اگر با تهذيب و تقوى همراه نباشد، به ضرر دنيا و آخرت جامعه مسلمين تمام مى‏شود. تنها دانستن اين اصطلاحات اثرى ندارد. علم توحيد هم اگر با صفاى نفس توأم نباشد وبال خواهد بود. چه بسا افرادى كه عالم به علم توحيد بودند و طوايفى را منحرف كردند. چه بسا افرادى كه همين اطلاعات شما را به نحو بهترى‏ دارا بودند، ليكن چون انحراف داشتند و اصلاح نشده بودند وقتى وارد جامعه گرديدند بسيارى را گمراه و منحرف ساختند. اين اصطلاحات خشك اگر بدون تقوى و تهذيب نفس باشد، هر چه بيشتر در ذهن انباشته گردد كبر و نخوت در دايره نفس بيشتر توسعه مى‏يابد. و عالم تيره بختى كه باد نخوت بر او چيره شده نمى‏تواند خود و جامعه را اصلاح نمايد، و جز زيان براى اسلام و مسلمين نتيجه‏اى به بار نمى‏آورد؛ و پس از سالها تحصيل علوم و صرف وجوه شرعى، برخوردارى از حقوق و مزاياى اسلامى، سدّ راه پيشرفت اسلام و مسلمين مى‏گردد و ملتها را گمراه و منحرف مى‏سازد؛ و ثمره اين درسها و بحثها و بودن در حوزه‏ها اين مى‏شود كه نگذارد اسلام معرفى گردد، حقيقت قرآن به دنيا عرضه شود؛ بلكه وجود او ممكن است مانع معرفت جامعه نسبت به اسلام و روحانيت گردد.

من نمى‏گويم درس نخوانيد، تحصيل نكنيد؛ بايد توجه داشته باشيد كه اگر بخواهيد عضو مفيد و مؤثرى براى اسلام و جامعه باشيد، ملتى را رهبرى كرده به اسلام متوجه سازيد، از اساس اسلام دفاع كنيد، لازم است پايه فقاهت را تحكيم كرده صاحبنظر باشيد؛ اگر خداى نخواسته درس نخوانيد حرام است در مدرسه بمانيد؛ نمى‏توانيد از حقوق شرعى محصلين علوم اسلامى استفاده كنيد؛ البته تحصيل علم لازم است؛ منتها همان طور كه در مسائل فقهى و اصولى زحمت مى‏كشيد، در راه اصلاح خود نيز كوشش كنيد. هر قدمى كه براى تحصيل علم برمى‏داريد، قدمى هم براى كوبيدن خواسته‏هاى نفسانى، تقويت قواى روحانى، كسب مكارم اخلاق، تحصيل معنويات و تقوى، برداريد.

تحصيل اين علوم در واقع مقدمه تهذيب نفس و تحصيل فضايل، آداب و معارف الهيه، مى‏باشد؛ تا پايان عمر در مقدمه نمانيد كه نتيجه را رها سازيد. شما به منظور هدفى عالى و مقدس، كه عبارت از خداشناسى و تهذيب نفس مى‏باشد، اين علوم را فرا مى‏گيريد، و بايد در صدد به دست آوردن ثمره و نتيجه كار خود باشيد؛ براى رسيدن به مقصود اصلى و اساسى خود جديت كنيد.

شما وقتى وارد حوزه مى‏شويد، پيش از هر كار بايد در صدد اصلاح خود باشيد. و مادامى كه در حوزه به سر مى‏بريد، ضمن تحصيل بايد نفس خود را تهذيب كنيد؛ تا آن گاه كه از حوزه بيرون رفتيد و در شهر و يا محلى رهبرى ملتى را بر عهده گرفتيد، مردم از اعمال و كردار شما، از فضايل اخلاقى شما، استفاده كنند، پند گيرند، اصلاح شوند. بكوشيد پيش از آنكه وارد جامعه گرديد خود را اصلاح كنيد، مهذب سازيد. اگر اكنون كه فارغ البال مى‏باشيد در مقام اصلاح و تهذيب نفس برنياييد، آن روز كه اجتماع به شما روى آورد ديگر نمى‏توانيد خود را اصلاح نماييد.

خيلى از چيزهاست كه انسان را بيچاره كرده، از تهذيب و تحصيل باز مى‏دارد. يكى از آنها، براى بعضى، همين ريش و عمامه است! وقتى عمامه كمى بزرگ شد و ريش بلند گرديد، اگر مهذب نباشد از تحصيل باز مى‏ماند؛ مقيد مى‏گردد؛ مشكل است بتواند نفس اماره را زير پا گذارد و پاى درس كسى حاضر شود. شيخ طوسى ، عليه الرحمه، در سن پنجاه‏ و دو سالگى درس مى‏رفته است، در صورتى كه در سن بين بيست و سى بعضى از اين كتابها را نوشته است! كتاب تهذيب را گويا در همين سن و سال به رشته تحرير در آورده. و در پنجاه و دو سالگى در حوزه درس مرحوم سيد مرتضى ، عليه الرحمه، حاضر مى‏شده كه به آن مقام رسيده است. خدا نكند پيش از كسب ملكات فاضله و تقويت قواى روحانى ريش انسان كمى سفيد و عمامه بزرگ گردد، كه از استفاده‏هاى علمى و معنوى و از تمام بركات باز مى‏ماند. تا ريش سفيد نشده كارى كنيد؛ تا مورد توجه مردم قرار نگرفته‏ايد فكرى به حال خود نماييد. خدا نكند انسان پيش از آنكه خود را بسازد جامعه به او روى آورد و در ميان مردم نفوذ و شخصيتى پيدا كند كه خود را مى‏بازد؛ خود را گم مى‏كند. قبل از آنكه عنان اختيار از كف شما ربوده شود خود را بسازيد و اصلاح كنيد. به اخلاق حسنه آراسته شويد؛ رذايل اخلاقى را از خود دور كنيد؛ در درس و بحث اخلاص داشته باشيد تا شما را به خدا نزديك سازد. اگر در كارها نيت خالص نباشد، انسان را از درگاه ربوبى دور مى‏كند. طورى نباشد كه پس از هفتاد سال وقتى نامه عمل شما را باز كنند ببينند، العياذ باللّه، هفتاد سال از خداوند عز و جل دور شده‏ايد. قضيه آن «سنگ» را شنيده‏ايد كه به جهنم سرازير شد؟ پس از هفتاد سال صداى آن از قعر جهنم به گوش رسيد. به حسب نقلى حضرت رسول (ص) فرمود پيرمرد هفتاد ساله‏اى بود كه مرد، و در اين مدت هفتاد سال رو به جهنم مى‏رفت! مواظب باشيد مبادا پنجاه سال، بيشتر يا كمتر، در حوزه‏ها با كد يمين و عرق جبين جهنم كسب نماييد! بايد به فكر باشيد. در زمينه تهذيب و تزكيه نفس و اصلاح اخلاق برنامه تنظيم كنيد؛ استاد اخلاق براى خود معين نماييد؛ جلسه وعظ و خطابه، پند و نصيحت تشكيل دهيد. خودرو نمى‏توان مهذب شد. اگر حوزه‏ها همين طور از داشتن مربى اخلاق و جلسات پند و اندرز خالى باشد، محكوم به فنا خواهد بود. چطور شد علم فقه و اصول به مدرّس نياز دارد، درس و بحث مى‏خواهد، براى هر علم و صنعتى در دنيا استاد و مدرس لازم است، كسى خودرو و خودسر در رشته‏اى متخصص نمى‏گردد، فقيه و عالم نمى‏شود، ليكن علوم معنوى و اخلاقى، كه هدف بعثت انبيا و از لطيفترين و دقيقترين علوم است، به تعليم و تعلم نيازى ندارد و خودرو و بدون معلم حاصل مى‏گردد؟! كرارا شنيده‏ام سيد جليلى معلم اخلاق و معنويات استاد فقه و اصول، مرحوم شيخ انصارى بوده است.

انبياى خدا براى اين مبعوث شدند كه آدم تربيت كنند؛ انسان بسازند؛ بشر را از زشتيها، پليديها، فسادها و رذايل اخلاقى دور سازند، و با فضايل و آداب حسنه آشنا كنند: بعثت لاتمّم مكارم الاخلاق. چنين علمى كه خداوند متعال نسبت به آن آن قدر اهتمام داشته كه انبيا را مبعوث فرموده است، اكنون در حوزه‏هاى ما رواجى ندارد، و كسى به طور شايسته به آن اهميت نمى‏دهد؛ و بر اثر كمبود علوم معنوى و معارف در حوزه‏ها كار به آنجا رسيده كه مسائل مادى و دنيوى در روحانيت رخنه كرده و بسيارى را از معنويت و روحانيت دور داشته است كه اصلا نمى‏دانند روحانيت يعنى چه، يك نفر روحانى چه وظيفه‏اى دارد، چه برنامه‏اى بايد داشته باشد.

بعضيها فقط در صددند چند كلمه ياد بگيرند و بروند در محل خود، يا جاى‏ ديگر، دستگاه، جاه و مقامى به چنگ آورند و با ديگران دست و پنجه نرم كنند! مانند آنكه مى‏گفته: بگذار «شرح لمعه» را بخوانم، مى‏دانم با كدخدا چه كنم! طورى نباشد كه از اوّل نظر و هدف شما از تحصيل گرفتن فلان مسند و به دست آوردن فلان مقام باشد، و بخواهيد رئيس فلان شهر يا آقاى فلان ده گرديد. ممكن است به اين خواسته‏هاى نفسانى و آرزوهاى شيطانى برسيد، ولى براى خود و جامعه اسلامى جز زيان و بدبختى چيزى كسب نكرده‏ايد. معاويه هم مدت مديدى رئيس بود؛ ولى براى خود جز لعن و نفرت و عذاب آخرت بهره و نتيجه‏اى نگرفت.

لازم است خود را تهذيب كنيد كه وقتى رئيس جامعه يا طايفه‏اى شديد، آنان را نيز تهذيب نماييد. براى اصلاح و ساختن جامعه قدم برداريد؛ هدف شما خدمت به اسلام و مسلمين باشد. اگر براى خدا قدم برداريد، خداوند متعال مقلب القلوب است، دلها را به شما متوجه مى‏سازد: انَّ الَّذينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمنُ وُدّا. شما در راه خدا زحمت بكشيد، فداكارى كنيد، خداوند شما را بى اجر نمى‏گذارد؛ اگر در اين دنيا نشد، در آخرت پاداش خواهد داد. اگر جزا و پاداش شما را در اين عالم نداد چه بهتر. دنيا چيزى نيست. اين هياهوها و شخصيتها چند روز ديگر به پايان مى‏رسد، مانند خوابى از جلو چشم انسان مى‏گذرد، لكن اجر اخروى لا يتناهى و تمام نشدنى خواهد بود. ممكن است دستهاى ناپاكى با سمپاشيها و تبليغات سوء برنامه‏هاى‏ اخلاقى و اصلاحى را بى‏اهميت وانمود كرده، منبر رفتن براى پند و موعظه را با مقام علمى مغاير جلوه دهند، و با نسبت دادن «منبرى» به شخصيتهاى بزرگ علمى، كه در مقام اصلاح و تنظيم حوزه‏ها هستند، آنان را از كار باز دارند. امروز در بعضى حوزه‏ها شايد منبر رفتن و موعظه كردن را ننگ بدانند! غافل از اينكه حضرت امير، عليه السلام، منبرى بودند، و در منابر مردم را نصيحت فرموده، آگاه، هوشيار و راهنمايى مى‏كردند. ساير ائمه، عليهم السلام، نيز چنين بودند.

شايد عناصر مرموزى اين تزريقات سوء را نمودند تا معنويات و اخلاقيات از حوزه‏ها رخت بربندد، و در نتيجه حوزه‏هاى ما فاسد و ساقط گردد؛ دسته‏بنديها، خود خواهيها، نفاقها و اختلافات، در داخل حوزه‏ها، خداى نخواسته، رخنه كند؛ افراد حوزه‏ها به جان هم افتند و در مقابل يكديگر صف بسته همديگر را توهين و تكذيب نمايند، و در جامعه اسلامى بى‏آبرو شوند، تا اجانب و دشمنان اسلام بتوانند بر حوزه‏ها دست يابند و آن را از هم بپاشند. بدخواهان مى‏دانند كه حوزه‏ها از پشتيبانى ملتها برخوردار است، و تا روزى كه ملتها پشتيبان آن باشند كوبيدن و از هم پاشاندن آن ممكن نيست.

ولى آن روز كه افراد حوزه‏ها، محصلين حوزه‏ها، فاقد مبانى اخلاقى و آداب اسلامى شده به جان هم افتادند، اختلاف و چند دستگى درست كردند، مهذب و منزه نبودند، به كارهاى زشت و ناپسند دست زدند، قهرا ملت اسلام به حوزه‏ها و روحانيت بدبين شده از حمايت و پشتيبانى آنان دست مى‏كشد، و در نتيجه راه براى اعمال قدرت و نفوذ دشمن باز مى‏گردد. اگر مى‏بينيد دولتها از روحانى و مرجعى مى‏ترسند و حساب مى‏برند، براى اين است كه از پشتيبانى ملتها برخوردار است؛ و در حقيقت از ملتها مى‏ترسند؛ و احتمال مى‏دهند اگر اهانت، جسارت و تعرض به يك روحانى كردند، ملتها بر آنان شوريده عليه آنان به پا خيزند.

ليكن اگر روحانيون با هم اختلاف كردند و يكديگر را بدنام نموده و به آداب و اخلاق اسلامى مؤدب نبودند، در جامعه ساقط شده ملت هم از دستشان مى‏رود. ملت انتظار دارند كه شما روحانى و مؤدب به آداب اسلامى باشيد؛ حزب اللّه باشيد؛ از زرق و برق زندگى و جلوه‏هاى ساختگى آن بپرهيزيد؛ در راه پيشبرد آرمان‏هاى اسلامى و خدمت به ملت اسلام از هيچ گونه فداكارى دريغ نورزيد؛ در راه خداى تعالى و براى رضايت خاطر او قدم برداريد، و جز به خالق يكتا به احدى توجه نداشته باشيد؛ امّا اگر بر خلاف انتظار ديدند به جاى توجه به ما وراء الطبيعه تمام همّ شما دنياست و همانند ديگران براى جلب منافع دنيوى و شخصى كوشش مى‏كنيد، با يكديگر بر سر دنيا و منافع پست آن دعوا داريد، اسلام و قرآن را، العياذ باللّه، بازيچه خود قرار داده‏ايد، و براى رسيدن به مقاصد شوم و اغراض كثيف و ننگين دنيايى خود دين را به صورت دكانى در آورده‏ايد، منحرف مى‏گردند؛ بدبين مى‏شوند. و شما مسئول خواهيد بود. اگر بعضى معممين سربار حوزه‏ها روى غرض ورزيهاى شخصى و جلب منافع دنيوى به جان هم افتند، همديگر را هتك كنند، تفسيق نمايند، هياهو درست كنند، در تصدى بعضى امور با يكديگر رقابت نمايند، سر و صدا راه بيندازند، به اسلام و قرآن خيانت كرده‏اند؛ به امانات الهى خيانت ورزيده‏اند. خداى تبارك و تعالى دين مقدس اسلام را به عنوان امانت به دست ما سپرده است؛ اين قرآن كريم امانت بزرگ خداست؛ علما و روحانيون امانتدار الهى هستند، و وظيفه دارند اين امانت بزرگ را حفظ نموده به آن خيانت نكنند؛ اين يكدندگيها و اختلافات شخصى و دنيوى خيانت به اسلام و پيامبر بزرگ اسلام است.

من نمى‏دانم اين اختلافات، چند دستگيها و جبهه‏بنديها، براى چه مى‏باشد؟ اگر براى دنياست، شما كه دنيا نداريد! تازه اگر از لذايذ و منافع دنيوى هم برخوردار بوديد جاى اختلافات نبود؛ مگر اينكه روحانى نباشيد، و از روحانيت فقط عبا و عمامه‏اى به ارث برده باشيد. روحانيى كه با ما وراء الطبيعه ارتباط دارد، روحانيى كه از تعاليم زنده و صفات سازنده اسلام برخوردار است، روحانيى كه خود را پيرو و شيعه على بن ابى طالب عليه السلام مى‏داند، ممكن نيست به مشتهيات دنيا توجهى داشته باشد، چه رسد كه به خاطر آن اختلاف راه بيندازد! شما كه داعيه پيروى از حضرت أمير المؤمنين (ع) داريد، لااقل در زندگى آن مرد بزرگ كمى مطالعه كنيد، ببينيد واقعا هيچ گونه پيروى و مشايعتى از آن حضرت مى‏كنيد؟ آيا از زهد، تقوى، زندگى ساده و بى‏آلايش آن حضرت چيزى مى‏دانيد و به كار مى‏بنديد؟ آيا از مبارزات آن بزرگوار با ظلم و بيدادگرى و امتيازات طبقاتى، و دفاع و پشتيبانى بى‏دريغى كه از مظلومين و ستمديدگان مى‏كرد و دستگيريهايى كه از طبقات محروم و رنجديده اجتماع مى‏نمود چيزى مى‏فهميد؟ و عمل مى‏كنيد؟ آيا معناى «شيعه» تنها داشتن زىّ ظاهرى اسلام است ؟ بنابراين، فرق شما با ديگر مسلمانان، كه در داشتن اين امور خيلى از شيعه جلوتر و مفيدترند، چه مى‏باشد؟ چه امتيازى بر آنان داريد؟

آنهايى كه امروز قسمتى از جهان را به آتش و خون كشيده كشت و كشتار به راه انداخته‏اند، براى اين است كه مى‏خواهند در چپاول ملتها و بلعيدن سرمايه‏ها و دسترنج آنان بر يكديگر سبقت گيرند، و كشورهاى ضعيف و عقب افتاده را تحت سلطه و اسارت خود درآورند؛ لذا به اسم آزادى، عمران و آبادى، دفاع از استقلال و تماميت ارضى كشورها، و به عناوين فريبنده ديگر، هر روز در گوشه‏اى از جهان آتش جنگ را شعله‏ور ساخته، ميليونها تُن بمب آتشزا بر سر ملتهاى بى‏پناه فرو مى‏ريزند. اين دعوا به حسب منطق اهل دنيا، با آن مغزهاى آلوده، صحيح و به جا مى‏نمايد؛ ليكن اختلاف شما طبق منطق آنان نيز جا ندارد. اگر بپرسند چرا دعوا داريد، مى‏گويند فلان مملكت را مى‏خواهيم بگيريم، سرمايه و منافع فلان كشور بايد از آن ما باشد. ولى اگر از شما سؤال شود براى چه اختلاف داريد، بر سر چه دعوا مى‏كنيد، چه جواب خواهيد گفت؟ شما از دنيا چه بهره‏اى داريد كه بر سر آن دعوا داشته باشيد؟ درآمد ماهيانه شما، كه آقايان به اسم «شهريه» به شما مى‏دهند، از پول سيگار ديگران در هر ماه كمتر مى‏باشد! من در روزنامه يا مجله‏اى- كه درست يادم نيست- ديدم بودجه‏اى كه «واتيكان» براى يك كشيش در واشنگتن مى‏فرستد، يك قلم بسيار درشتى است. حساب كردم ديدم از تمام بودجه‏هايى كه حوزه‏هاى شيعه دارند بيشتر مى‏باشد! آيا شما با اين زندگى و وضعى كه داريد صحيح است با هم اختلاف و دوييت داشته باشيد و در مقابل هم جبهه بگيريد؟

ريشه تمام اختلافاتى كه فاقد هدف مشخص و مقدسى باشد به حب دنيا برمى‏گردد. و اگر در ميان شما هم چنين اختلافاتى وجود دارد، براى آن است كه حب دنيا را از دل بيرون نكرده‏ايد. و از آنجا كه منافع دنيا محدود مى‏باشد، هر يك براى به دست آوردن آن با ديگرى به رقابت برمى‏خيزد. شما خواهان فلان مقاميد، ديگرى نيز همان مقام را مى‏خواهد، قهرا منجر به حسادت و برخورد مى‏گردد. ليكن مردان خدا، كه حب دنيا را از دل بيرون كرده‏اند، هدفى جز خدا ندارند، هيچ گاه با هم برخورد نداشته چنين مصايب و مفاسدى به بار نمى‏آورند. اگر تمام پيامبران الهى امروز در يك شهر گرد آيند، هرگز با هم دوييت و اختلاف نخواهند داشت؛ زيرا هدف و مقصد يكى است؛ دلها همه متوجه به حق تعالى بوده از حب دنيا خالى است.

اگر اعمال و كردار شما، وضع زندگى و سلوك شما، اين طور باشد كه اكنون مشاهده مى‏شود، بترسيد از اينكه خداى نخواسته از دنيا برويد و شيعه على بن ابى طالب (ع) نباشيد؛ بترسيد از اينكه موفق به توبه نگرديد، و از شفاعت آن حضرت بى‏نصيب بمانيد. پيش از آنكه فرصت از دست برود چاره بينديشيد. از اين اختلافات مبتذل و رسوا دست برداريد. اين جبهه‏گيريها و دوييتها غلط است. مگر شما اهل دو ملت هستيد؟ مگر مذهب شما شعب مختلف دارد؟ چرا متنبه نمى‏شويد؟ چرا با يكديگر صفا و صداقت و برادرى نداريد؟ آخر چرا؟

اين اختلافات خطرناك است؛ مفاسد جبران ناپذيرى بر آن مترتب مى‏گردد: حوزه‏ها را ساقط مى‏گرداند؛ شما را در جامعه ضايع و بى‏آبرو مى‏سازد. اين دسته‏بنديها فقط به زيان شما تمام نمى‏شود، تنها براى شما آبرو ريزى بار نمى‏آورد، بلكه به ضرر آبرو و حيثيت يك جامعه، يك ملت، و به زيان اسلام تمام مى‏گردد. اختلافات شما اگر مفاسدى بر آن مترتب شود، گناهى نابخشودنى و در پيشگاه خداوند تبارك و تعالى از بسيارى معاصى اعظم است، براى اينكه جامعه را فاسد كرده راه را براى نفوذ و سلطه دشمن هموار مى‏سازد. شايد دستهاى مرموزى براى برهم زدن حوزه‏هاى علميه نفاق و اختلاف ايجاد كند و به وسايط مختلف تخم نفاق و شقاق بپاشد، افكار را مسموم و اذهان را مشوب كرده، «تكليف شرعى» درست كند و با اين تكليفهاى شرعى در حوزه‏ها فساد برپا نمايد، تا بدين وسيله افرادى كه براى آتيه اسلام مفيدند ساقط گردند و نتوانند در آينده به اسلام و جامعه اسلامى خدمت كنند. لازم است آگاه و هوشيار باشيد. خود را بازى ندهيد كه تكليف شرعى من چنين اقتضا مى‏كند، وظيفه شرعى من چنين و چنان است. گاهى شيطان براى انسان تكاليف و وظايفى تعيين مى‏نمايد؛ گاهى هواها و خواسته‏هاى نفسانى به اسم وظيفه شرعى انسان را به كارهايى وا مى‏دارد. اين وظيفه شرعى نيست كه كسى نسبت به مسلمانى اهانت كند؛ از برادر دينى بدگويى نمايد. اين حب دنيا و حب نفس است؛ اين تلقينات شيطان است كه انسان را به اين روز سياه مى‏نشاند؛ اين تخاصم تخاصم اهل نار است: انّ ذلك لحقّ تخاصم اهل النّار. در جهنم نزاع و خصومت وجود دارد؛ اهل جهنم نزاع و دعوا مى‏كنند، به هم پنجه مى‏زنند. اگر شما بر سر دنيا دعوا داريد، بدانيد كه براى خود جهنم تهيه مى‏كنيد و رو به جهنم مى‏رويد. امور اخروى دعوا ندارد. اهل آخرت با هم در صلح و صفا هستند؛ قلبهايشان مملو از محبت خدا و بندگان خداست. محبت به خدا موجب محبت به كسانى است كه به خدا ايمان دارند؛ محبت بندگان خدا همان ظل محبت خداوند است؛ سايه محبت اللّه مى‏باشد.

شما با دست خويش آتش روشن نكنيد؛ آتش جهنم را شعله‏ور نسازيد؛ جهنم با اعمال و كردار زشت انسان روشن مى‏گردد؛ اين اعمال بشر چموش است كه آتش افروزى مى‏كند. فرمود: جُزنا و هي خامِدَةٌ (از جهنم گذشتيم در حالى كه خاموش بود) اگر بشر با اعمال و كردار خويش آتش نيفروزد، جهنم خاموش است. باطن اين طبيعت جهنم است؛ اقبال به طبيعت اقبال به جهنم است. وقتى انسان از اين جهان به جهان ديگر رخت بربندد و پرده‏ها پس برود، مى‏فهمد كه ذلِكَ بِما قَدَّمَتْ ايْديكُمْ. وَجَدُوا ما عَمِلُوا حاضِراً

تمام اعمالى كه در اين دنيا از انسان سر مى‏زند در آن جهان ديده مى‏شود؛ در برابر وى مجسم مى‏گردد: فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقالَ ذَرَّةٍ خَيْراً يَرَهُ وَ مَنْ يَعْمَلْ مِثْقالَ ذَرَّةٍ شَرّاً يَرَهُ. تمام اعمال و كردار و گفتار انسان در جهان ديگر منعكس مى‏گردد. گويى از زندگى ما فيلمبردارى مى‏شود و در آن جهان نشان داده خواهد شد و قابل انكار نخواهد بود. همه اعمال و حركات ما را، علاوه بر شهادت اعضا و جوارح، به ما نشان خواهند داد:

قالُوا انْطَقَنَا اللَّه الَّذى انْطَقَ كُلَّ شَي‏ءٍ. در مقابل خداوند كه همه چيز را ناطق و گويا قرار داده نمى‏توانيد اعمال زشت خود را انكار كنيد و پنهان نماييد.

كمى فكر كنيد؛ دور انديش باشيد؛ عواقب امور را بسنجيد؛ عقبه‏هاى خطرناكى كه داريد به ياد آوريد؛ از فشار قبر، عالم برزخ، مشكلات و شدايدى كه به دنبال آن است غفلت نكنيد. اقلا جهنم را باور داشته باشيد. اگر انسان واقعا اين عقبات خطرناك را باور داشته باشد، روش خود را در زندگى عوض مى‏كند. شما اگر ايمان و يقين به اين امور داشته باشيد، اين گونه رها و آزاد نخواهيد زيست؛ قلم، قدم، و زبان خود را حفظ نموده براى اصلاح و تهذيب نفس خود كوشش خواهيد كرد.

خداوند تبارك و تعالى چون به بندگانش عنايت داشته، به آنان عقل داده؛ نيروى تهذيب و تزكيه عنايت فرموده؛ انبيا و اوليا فرستاده، تا هدايت شوند و خود را اصلاح نمايند، و دچار عذاب اليم جهنم نگردند. و اگر اين پيشگيريها مايه تنبه و تهذيب انسان نگرديد، خداى مهربان از راههاى ديگر او را متنبه مى‏سازد: با گرفتاريهاى گوناگون، ابتلائات، فقر، مرض، آنان را متوجه مى‏نمايد. مانند يك طبيب حاذق، يك پرستار ماهر و مهربان، مى‏كوشد كه اين بشر مريض را از بيماريهاى خطرناك روحى علاج بخشد.

اگر بنده مورد عنايت حق باشد، اين ابتلائات برايش پيش مى‏آيد تا بر اثر آن به حق تعالى توجه پيدا كند و مهذب گردد. راه همين است و غير از اين راهى نيست؛ ولى انسان بايد با پاى خويش اين راه را بپيمايد تا نتيجه بگيرد. و اگر از اين راه هم نتيجه‏اى به دست نيامد و بشر گمراه معالجه نشد و استحقاق نعمتهاى بهشتى را نيافت، در موقع نزع و جان دادن فشارهايى بر او وارد مى‏كند، بلكه برگردد و متوجه شود. باز هم اگر اثر نبخشيد، در قبر و عالم برزخ و در عقبات هولناك بعد از آن، فشارها و عذابهايى وارد مى‏آورد تا پاك و منزه گردد و به جهنم نرود. تمام اين‏ها عناياتى است از جانب حق تعالى كه از جهنمى شدن انسان جلوگيرى نمايد. اگر با تمام اين عنايات و توجهات حقه بارى تعالى معالجه نشد چه طور؟ ناچار نوبت آخرين علاج كه همانا داغ كردن است مى‏رسد. چه بسا كه انسان مهذب و اصلاح نشود و اين معالجات مؤثر واقع نگردد، و محتاج باشد كه خداوند كريم مهربان بنده خود را به آتش اصلاح كند؛ همانند طلايى كه بايد در آتش خالص و پاك گردد.

در ذيل آيه شريفه لابِثينَ فيها احْقاباً روايت شده كه اين «حقب» براى اهل هدايت و كسانى است كه اصل ايمانشان محفوظ باشد. براى من و جنابعالى است اگر مؤمن باشيم. هر حقبش چند هزار سال است خدا مى‏داند. مبادا كار به جايى برسد كه ديگر اين علاجها مفيد و مؤثر واقع‏ نگردد و براى استحقاق و لياقت نعيم مقيم به آخرين دوا نياز باشد، و لازم شود كه، خداى نخواسته، انسان مدتى در جهنم برود و در آتش بسوزد تا از رذايل اخلاقى، آلودگى‏هاى روحى، و صفات خبيث شيطانى پاك گردد، لياقت و استعداد بهره‏مند از جَنّاتٌ تَجْرى مِنْ تَحْتِهَا الانْهارُ را بيابد. اين تازه مربوط به آن دسته از بندگانى است كه دامنه گناه و معصيت آنان تا آن درجه گسترده نشده باشد كه رحمت و عنايت حق تعالى از آنان بكلى سلب گردد، و هنوز لياقت ذاتى براى بهشت رفتن داشته باشند. خدا نكند كه انسان بر اثر كثرت معاصى از درگاه حضرت بارى تعالى رانده و مردود گردد و از رحمت الهى محروم شود، كه جز خلود در آتش جهنم راه ديگرى نخواهد داشت. بترسيد از اينكه، خداى نخواسته، از رحمت و عنايت الهى محروم گرديد و مورد خشم و غضب و عذاب او واقع شويد. مبادا اعمال شما، كردار و گفتار شما، طورى باشد كه توفيقات را از شما سلب كند و جز خلود در نار براى شما راهى نباشد. شما الان يك سنگ گرم را نمى‏توانيد دقيقه‏اى ميان كف دست نگهداريد؛ از آتش جهنم بپرهيزيد.

اين آتش‏ها را از حوزه‏ها، از جامعه روحانيت، بيرون بريزيد. اين اختلاف‏ها، نفاقها، را از قلب خود دور كنيد. با خلق خدا حسن سلوك داشته نيكو معاشرت كنيد؛ و با نظر عطوفت و مهربانى به آنان بنگريد. البته با گناهكار به خاطر عصيان و طغيانش خوب نباشيد، و كار زشت و نادرست او را به رخش بكشيد و او را از آن نهى كنيد، ولى از هرج و مرج، آشوب و بلوا، خود را بر حذر داريد. با بندگان خوب و صالح خدا نيكى كنيد. آنان را كه عالم‏اند به خاطر علمشان، كسانى را كه در صراط هدايت‏اند به خاطر اعمال نيكشان، و آنان را كه جاهل و نادان‏اند چون بندگان خداى‏اند، احترام نماييد؛ خوشرفتارى كنيد؛ مهربان باشيد؛ صداقت و برادرى داشته باشيد. مهذب شويد. شما مى‏خواهيد جامعه‏اى را تهذيب و ارشاد كنيد، كسى كه نتواند خود را اصلاح و اداره كند چه گونه مى‏خواهد و مى‏تواند ديگران را راهنمايى و اداره نمايد؟ اكنون از ماه شعبان چند روزى بيش نمانده است، بكوشيد در اين چند روز موفق به توبه و اصلاح نفس گرديد، و با سلامت نفس وارد ماه مبارك رمضان شويد.

در اين ماه شعبان با «مناجات شعبانيه» - كه از اول تا آخر اين ماه دستور خواندن آن وارد شده- خداى تبارك و تعالى را هيچ مناجات كرديد؟

و از مضامين عالى و آموزنده آن در ايمان و معرفت بيشتر نسبت به مقام ربوبيت استفاده نموديد؟ درباره اين دعا وارد شده كه اين مناجات حضرت امير، عليه السلام، و فرزندان آن حضرت است؛ و همه ائمه طاهرين، عليهم السلام، با آن خدا را مى‏خوانده‏اند. و كمتر دعا و مناجاتى ديده شده كه درباره آن تعبير شده باشد كه همه ائمه (ع) آن را مى‏خوانده‏اند و با آن خدا را مناجات مى‏كرده‏اند. اين مناجات در حقيقت مقدمه‏اى جهت تنبه و آمادگى انسان براى پذيرش وظايف ماه مبارك رمضان مى‏باشد؛ و شايد براى اين باشد كه به انسان آگاه ملتفت انگيزه روزه و ثمره پر ارج آن را تذكر دهد.

ائمه طاهرين، عليهم السلام، بسيارى از مسائل را با لسان ادعيه بيان فرموده‏اند. لسان ادعيه با لسانهاى ديگرى كه آن بزرگواران داشتند و احكام را بيان مى‏فرمودند خيلى فرق دارد. اكثرا مسائل روحانى، مسائل ماوراء طبيعت، مسائل دقيق الهى و آنچه را مربوط به معرفة اللّه است، با لسان ادعيه بيان فرموده‏اند. ولى ما ادعيه را تا آخر مى‏خوانيم و متأسفانه به اين معانى توجه نداريم، و اصولا نمى‏فهميم چه مى‏خواهند بفرمايند.

در اين مناجات مى‏خوانيم: الهى هب لي كمال الانقطاع إليك؛ و انر ابصار قلوبنا بضياء نظرها إليك، حتّى تخرق ابصار القلوب حجب النور، فتصل إلى معدن العظمة و تصير ارواحنا معلّقة بعزّ قدسك.

اين جمله الهى هب لي كمال الانقطاع إليك شايد بيانگر اين معنا باشد كه مردان آگاه الهى بايد پيش از فرارسيدن ماه مبارك رمضان خود را براى صومى كه در حقيقت انقطاع و اجتناب از لذات دنياست (و اين اجتناب به طور كامل همان انقطاع إلى اللّه مى‏باشد.) آماده و مهيا كنند. كمال انقطاع به اين سادگى حاصل نمى‏شود. احتياج فوق العاده به تمرين، زحمت، رياضت، استقامت و ممارست، دارد تا بتواند با تمام قوا از ما سوى اللّه منقطع گردد و به غير خداوند توجهى نداشته باشد. تمام صفات وارسته انسانى در انقطاع كامل إلى اللّه نهفته است. و اگر كسى بدان دست يافت، به سعادت بزرگى نايل شده است. ليكن با كوچكترين توجه به دنيا محال است انقطاع إلى اللّه تحقق يابد. و كسى كه بخواهد روزه ماه مبارك رمضان را با آن آدابى كه از او خواسته‏اند انجام دهد، لازم است انقطاع‏

كامل داشته باشد تا بتواند مراسم و آداب مهمانى را به جا آورد، و به مقام ميزبان تا آنجا كه ممكن است عارف گردد. طبق فرمايش حضرت رسول اكرم (ص) (به حسب خطبه‏اى كه به آن حضرت منسوب است) همه بندگان در ماه مبارك رمضان به مهمانى خداوند تعالى دعوت شده‏اند و مهمان پروردگار خود مى‏باشند. آنجا كه مى‏فرمايد: ايّها الناس، إنه قد اقبل اليكم شهر اللّه ... و قد دعيتم فيه إلى ضيافة اللّه. شما در اين چند روزى كه به ماه مبارك رمضان مانده به فكر باشيد؛ خود را اصلاح كرده توجه به حق تعالى پيدا نماييد؛ از كردار و رفتار ناشايسته خود استغفار كنيد؛ اگر خداى نخواسته گناهى مرتكب شده‏ايد، قبل از ورود به ماه مبارك رمضان توبه نماييد؛ زبان را به مناجات حق تعالى عادت دهيد. مبادا در ماه مبارك رمضان از شما غيبتى، تهمتى، و خلاصه گناهى، سربزند، و در محضر ربوبى با نعم الهى و در مهمانسراى بارى تعالى آلوده به معاصى باشيد.

شما در اين ماه شريف به ضيافت حق تعالى دعوت شده‏ايد: دعيتم فيه إلى ضيافة اللّه خود را براى مهمانى باشكوه حضرت حق آماده سازيد. لا اقل به آداب صورى و ظاهرى روزه پايبند باشيد. (آداب حقيقى باب ديگرى است كه به زحمت و مراقبت دايم نياز دارد.) معناى روزه فقط خوددارى و امساك از خوردن و آشاميدن نمى‏باشد؛ از معاصى هم بايد خوددارى كرد. اين از آداب اوليه روزه مى‏باشد كه براى مبتديهاست. (آداب روزه براى مردان الهى كه مى‏خواهند به معدن عظمت برسند غير از اين مى‏باشد.) شما اقلا به آداب اوليه روزه عمل نماييد؛ و همان طور كه‏ شكم را از خوردن و آشاميدن نگه مى‏داريد، چشم و گوش و زبان را هم از معاصى باز داريد. از هم اكنون بنا بگذاريد كه زبان را از غيبت، تهمت، بدگويى و دروغ نگه داشته، كينه، حسد، و ديگر صفات زشت شيطانى را از دل بيرون كنيد. اگر توانستيد، انقطاع إلى اللّه حاصل نماييد؛ اعمال خود را خالص و بى‏ريا انجام دهيد؛ از شياطين انس و جن منقطع شويد؛ ليكن به حسب ظاهر از رسيدن و دست يافتن به چنين سعادت ارزنده‏اى مأيوس مى‏باشيم؛ اقلا سعى كنيد روزه شما مشفوع به محرمات نباشد.

در غير اين صورت اگر روزه شما صحيح شرعى باشد، مقبول الهى نبوده بالا نمى‏رود. بالا رفتن عمل و مقبوليت آن، با صحت شرعى خيلى تفاوت دارد. اگر با پايان يافتن ماه مبارك رمضان، در اعمال و كردار شما هيچ گونه تغييرى پديد نيامد و راه و روش شما با قبل از ماه صيام فرقى نكرد، معلوم مى‏شود روزه‏اى كه از شما خواسته‏اند محقق نشده است؛ آنچه انجام داده‏ايد روزه عامه حيوانى بوده است.

در اين ماه شريف، كه به مهمانسراى الهى دعوت شده‏ايد، اگر به حق تعالى معرفت پيدا نكرديد يا معرفت شما زيادتر نشد، بدانيد در ضيافة اللّه درست وارد نشديد و حق ضيافت را به جا نياورديد. نبايد فراموش كنيد كه در ماه مبارك، كه «شهر اللّه» مى‏باشد و درهاى رحمت الهى به روى بندگان باز است و شياطين و اهريمنان- به حسب روايت- در غل و زنجير به سر مى‏برند، اگر شما نتوانيد خود را اصلاح و مهذب نماييد، نفس اماره را تحت مراقبت و كنترل خود درآوريد، هواهاى نفسانيه را زير پا گذاشته علاقه و ارتباط خويش را با دنيا و ماديت قطع كنيد، بعد از پايان يافتن شهر صيام مشكل است بتوانيد اين مسائل را به مرحله عمل درآوريد. بنابراين، از فرصت استفاده كنيد و پيش از آنكه اين فيض عظمى سپرى گردد، در مقام اصلاح، تزكيه و تصفيه امور خود برآييد؛ خود را براى انجام وظايف ماه صيام آماده و مهيا سازيد. طورى نباشد كه پيش از فرارسيدن شهر رمضان همانند ساعت به دست شيطان كوك شده در اين يك ماه كه شياطين در زنجيرند شما به طور خودكار به معاصى و اعمال خلاف دستورات اسلام مشغول گرديد! گاهى انسان عاصى و گناهكار بر اثر دورى از حق و كثرت معصيت آنچنان در تاريكى و نادانى فرو مى‏رود كه ديگر نيازى به وسوسه شيطان ندارد، خود به رنگ شيطان در مى‏آيد.

صبغة اللّه مقابل صبغه شيطان است. و كسى كه دنبال هواى نفس رفت و از شيطان متابعت كرد، بتدريج به صبغه او درمى‏آيد. شما تصميم بگيريد لا اقل در اين يك ماه از خود مراقبت به عمل آوريد؛ از گفتار و كردارى كه خداوند تبارك و تعالى راضى نيست اجتناب ورزيد. از هم اكنون در همين مجلس با خداى خود عهد ببنديد كه در ماه مبارك رمضان از غيبت، تهمت، و بدگويى نسبت به ديگران، خوددارى كنيد. زبان، چشم، دست، گوش، و ساير اعضا و جوارح، را تحت اراده خود درآوريد.

اعمال و اقوال خود را مراقبت نماييد، شايد همين عمل شايسته موجب گردد كه خداوند تبارك و تعالى به شما توجه فرموده توفيق عنايت كند؛ و پس از سپرى شدن شهر صيام كه شياطين از زنجير رها مى‏گردند شما اصلاح شده باشيد و ديگر فريب شيطان را نخوريد و مهذب گرديد. باز تكرار مى‏كنم تصميم بگيريد در اين سى روز ماه مبارك رمضان مراقب زبان، چشم، گوش، و همه اعضا و جوارح خود باشيد، و دايما متوجه باشيد اين عملى كه مى‏خواهيد انجام دهيد، اين سخنى كه مى‏خواهيد بر زبان آوريد، اين مطلبى كه داريد استماع مى‏كنيد، از نظر شرع چه حكمى دارد؟ اين آداب اولى و ظاهرى صوم است؛ اقلا به اين آداب ظاهرى صوم پابند باشيد. اگر ديديد كسى مى‏خواهد غيبت كند، جلوگيرى كنيد و به او بگوييد ما متعهد شده‏ايم كه در اين سى روز رمضان از امور محرمه خود دارى ورزيم. و اگر نمى‏توانيد او را از غيبت باز داريد، از آن مجلس خارج شويد؛ ننشينيد و گوش كنيد. مسلمين بايد از شما در امان باشند. كسى كه ديگر مسلمانان از دست و زبان و چشم او در امان نباشند، در حقيقت مسلمان نيست ؛ مسلمان ظاهرى و صورى‏ مى‏باشد؛ لا اله الاّ اللّه صورى گفته است. اگر، خداى نخواسته، خواستيد به كسى جسارت كنيد، اهانت نماييد، مرتكب غيبت شويد، بدانيد كه در محضر ربوبى هستيد؛ مهمان خداى متعال مى‏باشيد، و در حضور حق تعالى به بندگان او اسائه ادب مى‏كنيد؛ و اهانت به بنده خدا اهانت به خداست. اينان بندگان خدا هستند؛ خصوصا اگر اهل علم بوده در صراط علم و تقوى باشند. گاهى مى‏بينى كه انسان به واسطه اين امور به جايى مى‏رسد كه در وقت مرگ خدا را تكذيب مى‏كند! آيات الهى را منكر مى‏گردد: ثُمَّ كانَ عاقبةُ الّذين اساؤا السّواى أن كَذَّبوا بآياتِ اللَّه و كانوا بها يَسْتَهْزِؤن اين امور بتدريج واقع مى‏شود. امروز يك نظر غير صحيح، فردا يك كلمه غيبت، و روز ديگر اهانتى به مسلمان و ... كم كم اين معاصى در قلب انباشته مى‏گردد، و قلب را سياه كرده انسان را از معرفة اللّه باز مى‏دارد؛ تا به آنجا مى‏رسد كه همه چيز را انكار كرده حقايق را تكذيب مى‏نمايد.

طبق بعضى آيات، به تفسير برخى از روايات، اعمال انسان به رسول خدا (ص) و ائمه طاهرين (ع) عرضه مى‏شود و از نظر مبارك آنان‏ مى‏گذرد. وقتى كه آن حضرت به اعمال شما نظر كنند و ببينند كه از خطا و گناه انباشته است، چه قدر ناراحت و متأثر مى‏گردند؟ نخواهيد كه رسول خدا ناراحت و متأثر شوند؛ راضى نشويد كه قلب مبارك آن حضرت شكسته و محزون گردد. وقتى آن حضرت مشاهده كند كه صفحه اعمال شما مملو از غيبت و تهمت و بدگويى نسبت به مسلمان مى‏باشد و تمام توجه شما هم به دنيا و ماديت است و قلوب شما از بغض، حسد، كينه و بدبينى به يكديگر لبريز شده، ممكن است در حضور خداى تبارك و تعالى و ملائكة اللّه خجل گردد كه امت و پيروان او نسبت به نعم الهى ناسپاس بوده و اين گونه افسار گسيخته و بى‏پروا به امانات خداوند تبارك و تعالى خيانت مى‏كنند. فردى كه به انسان مربوط است، اگر چه نوكر انسان باشد، اگر خلافى مرتكب شد، مايه خجلت انسان مى‏گردد. شما مربوط به رسول اللّه (ص) هستيد، شما با ورود به حوزه‏هاى علميه خود را به فقه اسلام، رسول اكرم، و قرآن كريم مرتبط ساخته‏ايد، اگر عمل زشتى مرتكب شديد، به آن حضرت برمى‏خورد، بر ايشان گران مى‏آيد؛ ممكن است خداى نخواسته شما را نفرين كند. راضى نشويد كه رسول خدا (ص) و ائمه اطهار، عليهم السّلام، نگران و محزون گردند.

قلب انسان مانند آينه صاف و روشن است، و بر اثر توجه فوق العاده به دنيا و كثرت معاصى كدر مى‏شود؛ ولى اگر انسان لا اقل صوم را براى‏ حق تعالى خالص و بى‏ريا انجام دهد (نمى‏گويم عبادات ديگر خالص نباشد، همه عبادات لازم است خالص و بى‏ريا انجام گيرد.) اين عبادت را كه اعراض از شهوات، اجتناب از لذات، و انقطاع از غير خداست در اين يك ماه بخوبى انجام دهد، شايد تفضل الهى شامل حال او شده آينه قلبش از سياهى و كدورت زدوده گردد؛ و اميد است كه او را از عالم طبيعت و لذات دنيوى منحرف و منصرف سازد؛ و آن گاه كه مى‏خواهد وارد «شب قدر» شود، نورانيتهايى كه در آن شب براى اوليا و مؤمنين حاصل مى‏شود به دست آورد.

و جزاى چنين روزه‏اى خداست؛ چنانكه فرموده است: الصّوم لي و انا اجزى به. «40» چيز ديگر نمى‏تواند پاداش چنين روزه‏اى باشد. جنات نعيم در مقابل روزه او بى‏ارزش بوده نمى‏تواند پاداش آن به حساب آيد. ولى اگر بنا باشد كه انسان به اسم روزه دهان را از مطعومات ببندد و به غيبت مردم باز كند و شبهاى ماه مبارك رمضان، كه مجالس شب نشينى گرم و داير بوده وقت و فرصت بيشترى است، با غيبت، تهمت و اهانت به مسلمانان به سحر انجامد، چيزى عايد او نمى‏شود و اثرى بر آن مترتب نمى‏گردد.

بلكه چنين روزه‏دارى آداب مجلس مهمانى حق را رعايت نكرده، حق ولينعمت خود را ضايع نموده است- ولينعمتى كه پيش از آفرينش انسان، همه گونه وسايل زندگى و آسايش را براى او فراهم كرده؛ اسباب تكامل را تهيه ديده است؛ انبيا را براى هدايت فرستاده؛ كتابهاى آسمانى نازل فرموده است؛ براى رسانيدن انسان به معدن عظمت و نور ابهج قدرت‏ داده؛ عقل و ادراك عنايت كرده؛ كرامتها فرموده است، و اكنون از بندگانش دعوت به عمل آورده كه به مهمانخانه او وارد شده بر خوان نعمت او بنشينند، و شكر و سپاس حضرتش را تا آنجا كه از دست و زبان آنان برمى‏آيد ادا نمايند. آيا صحيح است كه بندگان از خوان نعمت او بهره‏مند گردند، از وسايل و اسباب آسايشى كه در اختيار آنان قرار داده استفاده كنند، و با مولى و ميزبان خود مخالفت ورزند و بر ضد او قيام نمايند؟

اسباب و وسايلى كه او به آنان ارزانى داشته عليه او و بر خلاف خواست او به كار برند؟ آيا اين ناسپاسى و نمك ناشناسى نيست كه انسان سر سفره مولاى خويش بنشيند، و با اعمال و كردار گستاخانه و بى‏ادبانه خود نسبت به ميزبان محترم كه ولينعمت او مى‏باشد اهانت و جسارت كند، كارهايى را كه نزد ميزبان زشت و قبيح است مرتكب گردد؟

مهمان بايد لا اقل ميزبان را بشناسد و به مقام او معرفت داشته باشد، و به آداب و رسوم مجلس آشنا بوده سعى كند عملى بر خلاف اخلاق و نزاكت از او سرنزند. مهمان خداوند متعال بايد به مقام خداوندى حضرت ذى الجلال عارف باشد- مقامى كه ائمه، عليهم السّلام، و انبياى بزرگ الهى هميشه دنبال معرفت بيشتر و شناخت كامل آن بوده‏اند و آرزو داشتند كه به چنين معدن نور و عظمتى دست يابند. و أنر أبصار قلوبنا بضياء نظرها إليك، حتّى تخرق أبصار القلوب حجب النّور فتصل إلى معدن العظمة. ضيافة اللّه همان «معدن عظمت» است. خداوند تبارك و تعالى براى ورود به معدن نور و عظمت از بندگانش دعوت فرموده است، ليكن بنده اگر لايق نباشد نمى‏تواند به چنين مقام با شكوه و مجللى وارد گردد. خداوند تعالى بندگان را به همه خيرات و مبرّات و بسيارى از لذات معنوى و روحانى دعوت فرموده است، ولى اگر آنان براى حضور در چنين مقامات عاليه‏اى آمادگى‏ نداشته باشند، نمى‏توانند وارد آن شوند. با آلودگى‏هاى روحى، رذايل اخلاقى، معاصى قلبيه و قالبيه، چه گونه مى‏توان در محضر ربوبى حضور يافت و در مهمانسراى رب الارباب كه «معدن العظمة» مى‏باشد وارد شد؟

لياقت مى‏خواهد؛ آمادگى لازم است. با روسياهيها و قلبهاى آلوده كه به حجابهاى ظلمانى پوشيده شده است اين معانى و حقايق روحانى را نمى‏توان درك كرد. بايد اين حجابها پاره گردد و اين پرده‏هاى تاريك و روشنى كه بر قلبها كشيده شده و مانع وصال إلى اللّه گرديده كنار رود، تا بتوان در مجلس نورانى و با شكوه الهى وارد شد.

توجه به غير خدا انسان را به حجابهاى «ظلمانى» و «نورانى» محجوب مى‏نمايد. كليه امور دنيوى اگر موجب توجه انسان به دنيا و غفلت از خداوند متعال شود، باعث حجب ظلمانى مى‏شود. تمام عوالم اجسام حجابهاى ظلمانى مى‏باشد. و اگر دنيا وسيله توجه به حق و رسيدن به دار آخرت، كه «دار التشريف» است، باشد، حجابهاى ظلمانى به حجب نورانى مبدل مى‏گردد. و «كمال انقطاع» آن است كه تمام حجب ظلمانى و نورانى پاره و كنار زده شود، تا به مهمانسراى الهى كه «معدن عظمت» است بتوان وارد گرديد. لهذا در اين «مناجات» از خداوند متعال بينايى و نورانيت قلبى طلب مى‏كنند، تا بتوانند حجب نورانى را دريده به معدن عظمت برسند: حتّى تخرق أبصار القلوب حجب النّور، فتصل إلى معدن العظمة.

ولى كسى كه هنوز حجابهاى ظلمانى را پاره نكرده، كسى كه تمام توجه او به عالم طبيعت است و، العياذ باللّه، منحرف عن اللّه مى‏باشد، و اصولا از ماوراء دنيا و عالم روحانيت بيخبر بوده و منكوس إلى الطبيعه‏ است، و هيچ گاه در مقام [اين‏] برنيامده كه خود را تهذيب كند، حركت و نيروى روحانى و معنوى در خويشتن ايجاد نمايد، و پرده‏هاى سياهى را كه روى قلب او سايه افكنده كنار زند، در اسفل سافلين كه آخرين حجب ظلمانيست قرار دارد: ثُمَّ رَدَدْناهُ اسْفَلَ سافلين. در صورتى كه خداوند عالم بشر را در عاليترين مرتبه و مقام آفريده است: لَقَدْ خَلَقْنَا الانسانَ في احْسَنِ تَقويمٍ. كسى كه از هواى نفس پيروى مى‏كند و از روزى كه خود را شناخته به غير عالم ظلمانى طبيعت توجهى ندارد و هيچ‏گاه فكر نمى‏كند كه ممكن است غير از اين دنياى آلوده تاريك جا و منزل ديگرى هم وجود داشته باشد، در حجاب ظلمانى فرو رفته، مصداق اخْلَدَ الى الارْضِ و اتَّبَعَ هواه گرديده است. او با آن قلب آلوده به گناهى كه در پرده ظلمانى پوشيده شده و روح گرفته‏اى كه بر اثر كثرت گناه و معصيت از حق تعالى دور گشته، آن هوا پرستيها و دنيا طلبيهايى كه عقل و چشم حقيقت بين او را كور كرده است، نمى‏تواند از حجابهاى ظلمانى برهد، چه رسد اينكه حجب نورانى را پاره كرده انقطاع إلى اللّه حاصل نمايد. او خيلى معتقد باشد كه مقام اولياى خدا را منكر نشود؛ عوالم برزخ، صراط، معاد، قيامت، حساب، كتاب، بهشت و جهنم را افسانه نخواند. انسان بر اثر معاصى و دلبستگى به دنيا بتدريج اين حقايق را منكر مى‏گردد؛ مقامات اوليا را انكار مى‏كند، با اينكه مقامات اوليا بيش از اين چند جمله‏اى كه در دعا و مناجات وارد شده نمى‏باشد.

گاهى مى‏بينى كه به اين واقعيات علم دارد، ليكن ايمان ندارد.

مرده‏شوى از مرده نمى‏ترسد، زيرا يقين دارد كه مرده قدرت اذيت و آزار ندارد؛ آن وقت كه زنده بود و روح در بدن داشت كارى از او ساخته نبود، چه رسد اكنون كه قالب تهى كرده است؛ ولى آنان كه از مرده مى‏ترسند براى اين است كه به اين حقيقت ايمان ندارند؛ فقط علم دارند. به خدا و روز جزا عالم‏اند، ولى يقين ندارند؛ از آنچه عقل درك كرده قلب بيخبر است. طبق برهان مى‏دانند خدايى است و معاد و قيامتى در كار است، ولى همين برهان عقلى ممكن است حجاب قلب شده نگذارد نور ايمان بر قلب بتابد؛ تا خداوند متعال او را از ظلمات و تاريكيها خارج كرده به عالم نور و روشنايى وارد سازد: اللَّه وَلِىُّ الَّذينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُماتِ الَى النُّورِ. و آنكه خداوند تبارك و تعالى ولىّ او بوده و او را از ظلمات خارج ساخته است، ديگر مرتكب گناه نمى‏شود؛ غيبت نمى‏كند؛ تهمت نمى‏زند؛ به برادر ايمانى كينه و حسد نمى‏ورزد؛ و در قلب خويش احساس نورانيت كرده، به دنيا و ما فيها ارج نمى‏نهد. چنانكه حضرت امير (ع) فرمود: اگر تمام دنيا و ما فيها را به من بدهند كه پوست جوى از دهان مورچه‏اى جابرانه و بر خلاف عدالت بگيرم، هرگز نمى‏پذيرم.

ولى بعضى از شماها همه چيز را پايمال مى‏كنيد؛ از بزرگان اسلام غيبت مى‏نماييد. اگر ديگران نسبت به بقال و عطار سر كوچه بدگويى و غيبت‏ مى‏كنند، اينان به علماى اسلام نسبتهاى ناروا داده اهانت و جسارت مى‏نمايند؛ زيرا ايمان راسخ نشده و كيفر اعمال و كردار خود را باور ندارند.

و «عصمت» غير از ايمان كامل نمى‏باشد معناى عصمت انبيا و اوليا اين نيست كه مثلا جبرئيل دست آنان را بگيرد. البته اگر جبرئيل دست شمر را هم بگيرد هرگز مرتكب گناه نمى‏شود! بلكه عصمت زاييده ايمان است. اگر انسان به حق تعالى ايمان داشته باشد و با چشم قلب خداوند متعال را مانند خورشيد ببيند، امكان ندارد مرتكب گناه و معصيت گردد.

چنانكه در مقابل يك مقتدر مسلح «عصمت» پديد مى‏آيد. اين خوف از اعتقاد به حضور است كه انسان را از وقوع در گناه حفظ مى‏كند.

معصومين، عليهم السّلام، بعد از خلقت از طينت پاك، بر اثر رياضت و كسب نورانيت و ملكات فاضله همواره خود را در محضر خداوند تعالى، كه همه چيز را مى‏داند و به همه امور احاطه دارد، مشاهده مى‏كنند؛ و به معناى لا اله الاّ اللّه ايمان داشته، باور دارند كه غير از خدا همه كس و همه چيز فانى بوده در سرنوشت انسان نمى‏تواند نقش داشته باشد: كُلُّ شَي‏ءٍ هالِكٌ الاّ وَجْهَهُ. اگر انسان يقين كند و ايمان بياورد كه تمام عوالم ظاهر و باطن محضر ربوبى است و حق تعالى در همه جا حاضر و ناظر است، با حضور حق و نعمت حق امكان ندارد مرتكب گناه شود. انسان در مقابل يك بچه مميز گناه نمى‏كند، كشف عورت نمى‏نمايد، چطور شد كه در مقابل حق تعالى و در محضر ربوبيت كشف عورات مى‏كند، از هيچ جنايتى واهمه و مضايقه ندارد. براى اين است كه به حضور كودك ايمان دارد، ولى به محضر ربوبيت اگر علم داشته باشد ايمان ندارد؛ بلكه بر اثر كثرت معاصى كه قلب او تاريك و سياه شده اين گونه مسائل و حقايق را اصلا نمى‏تواند بپذيرد؛ احتمال صحت و واقعيت آن را هم شايد نمى‏دهد. واقعا اگر انسان احتمال بدهد- لازم نيست يقين داشته باشد- كه اين خبرهايى كه در قرآن كريم آمده، وعده‏ها، وعيدهايى كه داده شده راست است، كه در اعمال و كردار خود تجديد نظر نموده، اين طور افسار گسيخته و بى‏پروا پيش نمى‏تازد. شما اگر احتمال بدهيد كه در مسيرى درنده‏اى وجود دارد و ممكن است اذيتى به شما برساند، يا شخص مسلحى ايستاده كه شايد متعرض شما گردد، از پيمودن آن راه خوددارى ورزيده توقف مى‏كنيد، و در مقام تحقيق و صحت و سقم آن برمى‏آييد.

آيا ممكن است كسى وجود جهنم و خلود در نار را احتمال دهد، مع الوصف مرتكب خلاف شود؟ آيا مى‏توان گفت كسى خداوند متعال را حاضر و ناظر دانسته خود را در محضر ربوبى مشاهده كند، و احتمال دهد كه براى گفتار و كردار او جزايى باشد، حساب و عقابى باشد و در اين دنيا هر كلمه‏اى كه مى‏گويد، هر قدمى كه برمى‏دارد، هر عملى كه مرتكب مى‏شود، ثبت و ضبط گرديده ملائكة اللّه كه «رقيب» و «عتيد» اند مراقب او هستند و تمام اقوال و اعمال او را ثبت مى‏كنند، و در عين حال از ارتكاب اعمال خلاف باكى نداشته باشد؟ درد اينجاست كه احتمال وقوع اين حقايق هم داده نمى‏شود. از راه و روش و كيفيت سلوك بعضيها به دست مى‏آيد كه احتمال وجود عالم ماوراء طبيعت را نمى‏دهند. چون صرف احتمال كافى است كه انسان را از خيلى امور ناشايسته باز دارد.

تا كى مى‏خواهيد در خواب غفلت به سر بريد، و در فساد و تباهى غوطه‏ور باشيد؟ از خدا بترسيد؛ از عواقب امور بپرهيزيد؛ از خواب غفلت بيدار شويد. شما هنوز بيدار نشده‏ايد؛ هنوز قدم اول را برنداشته‏ايد. قدم اول در سلوك «يقظه» است. ولى شما در خواب به سر مى‏بريد؛ چشمها باز و دلها در خواب فرو رفته است. اگر دلها خواب آلود و قلبها بر اثر گناه سياه و زنگ زده نمى‏بود، اين طور آسوده خاطر و بيتفاوت به اعمال و اقوال نادرست ادامه نمى‏داديد. اگر قدرى در امور اخروى و عقبات هولناك آن فكر مى‏كرديد، به تكاليف و مسئوليتهاى سنگينى كه بر دوش شماست بيشتر اهميت مى‏داديد.

شما عالم ديگرى هم داريد؛ معاد و قيامتى نيز براى شما هست (مثل ساير موجودات كه عود و رجعت ندارند نمى‏باشيد.) چرا عبرت نمى‏گيريد؟ چرا بيدار و هوشيار نمى‏شويد؟ چرا اين قدر با خاطر آسوده به غيبت و بدگويى نسبت به برادران مسلمان خود مى‏پردازيد، و يا استماع مى‏كنيد؟ هيچ مى‏دانيد اين زبانى كه براى غيبت دراز مى‏شود در قيامت زير پاى ديگران كوبيده مى‏گردد؟ آيا خبر داريد كه الغيبة ادام كلاب النّار .

هيچ فكر كرده‏ايد كه اين اختلافات، عداوتها، حسدها، بدبينيها، خودخواهيها، و غرور و تكبر، چه عواقب سوئى دارد؟ آيا مى‏دانيد عاقبت اين اعمال رذيله و محرمه جهنم بوده، ممكن است خداى نخواسته به خلود در نار منجر شود؟

خدا نكند انسان به امراض بيدرد مبتلا گردد. مرضهايى كه درد دارد انسان را وادار مى‏كند كه در مقام علاج برآيد؛ به دكتر و بيمارستان مراجعه كند؛ ليكن مرضى كه بيدرد است و احساس نمى‏شود بسيار خطرناك مى‏باشد. وقتى انسان خبردار مى‏گردد كه كار از كار گذشته است.

مرضهاى روانى اگر درد داشت باز جاى شكر بود: بالاخره انسان را به معالجه و درمان وامى‏داشت؛ ولى چه توان كرد كه اين امراض خطرناك درد ندارد. مرض غرور و خودخواهى بيدرد است. معاصى ديگر بدون ايجاد درد قلب و روح را فاسد مى‏سازد. اين مرضها نه تنها درد ندارد، بلكه ظاهر لذتبخشى نيز دارد: مجالس و محافلى كه به غيبت مى‏گذرد خيلى گرم و شيرين است! حب نفس و حب دنيا كه ريشه همه گناهان است «50» لذتبخش مى‏باشد. مستسقى «51» از آب تلف مى‏شود، ولى تا آخرين نفس از آشاميدن آن لذت مى‏برد. و قهرا اگر انسان از مرضى لذت برد و درد هم نداشت، دنبال معالجه نخواهد رفت؛ و هر چه به او اعلام خطر كنند كه اين كشنده است، باور نخواهد كرد. اگر انسان به مرض دنياپرستى و هواخواهى مبتلا شد، محبت دنيا قلب او را فراگرفت، از غير دنيا و ما فيها بيزار مى‏شود؛ العياذ باللّه نسبت به خدا و بندگان خدا و به‏ پيامبران و اولياى الهى و ملائكة اللّه دشمنى مى‏ورزد، و احساس حقد و كينه مى‏كند؛ و آن گاه كه فرشتگان به امر خداى سبحان براى گرفتن جان او مى‏آيند، سخت احساس تنفر و انزجار مى‏كند، زيرا مى‏بيند كه خداوند و ملائكة اللّه مى‏خواهند او را از محبوبش (دنيا و امور دنيوى) جدا سازند؛ و ممكن است با عداوت و دشمنى حضرت حق تعالى از دنيا برود. يكى از بزرگان قزوين، رحمه اللّه تعالى، نقل مى‏كرد كه [به‏] بالين مردى كه در حال احتضار بود حاضر شدم. در آخرين دقايق زندگى چشم باز كرد و گفت: ظلمى كه خدا به من كرد، هيچكس نكرده است! زيرا با چه خون جگرى اين بچه‏ها را پرورش داده بزرگ كرده‏ام؛ اكنون مى‏خواهد مرا از آنان جدا سازد! آيا ظلمى بالاتر از اين مى‏شود؟ اگر انسان خود را مهذب نكند و از دنيا منصرف نسازد و حبّ آن را از دل بيرون ننمايد، بيم آن مى‏رود كه هنگام مرگ با قلبى لبريز از بغض و كينه نسبت به خداوند و اولياى او جان سپرد. با چنين سرنوشت شومى دست به گريبان است. آيا اين بشر افسار گسيخته اشرف مخلوقات است، يا در حقيقت شرّ مخلوقات مى‏باشد؟ وَ الْعَصْرِ انَّ الانْسانَ لَفى خُسْر الاَّ الَّذينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ وَ تَواصَوْا بِالحَقِّ وَ تَواصَوْا بِالصَّبْرِ در اين سوره فقط «مؤمنين» را كه داراى عمل صالح‏اند استثنا فرموده است. و «عمل صالح» عملى است كه با روح سازش داشته باشد. ولى مى‏بينى كه بسيارى از اعمال انسان با جسم سازش دارد. «تواصى» هم در كار نيست. اگر بنا باشد حبّ دنيا و حبّ نفس بر شما غلبه كند و نگذارد حقايق و واقعيات را درك كنيد، عمل‏ خود را براى خدا خالص گردانيد، شما را از تواصى به حق و تواصى به صبر باز دارد، سدّ راه هدايت شما گردد، در خسران قرار گرفته‏ايد؛ خسر الدنيا و الآخره هستيد. زيرا جوانى را داده‏ايد، از نعمتهاى جنت و مزاياى اخروى نيز محروم مانده‏ايد، و دنيايى هم نداريد. ديگران اگر به بهشت الهى راه ندارند، درهاى رحمت خداوندى به روى آنان بسته شده و در آتش جهنم مخلد خواهند بود، اقلا دنيايى دارند؛ از مزاياى دنيوى برخوردارند؛ ولى شما ...

بپرهيزيد از اينكه خداى نخواسته حبّ دنيا و حبّ نفس بتدريج در شما رو به فزونى نهد، و كار به آنجا رسد كه شيطان بتواند ايمان شما را بگيرد.

گفته مى‏شود تمام كوشش شيطان براى ربودن ايمان است. تمام وسايل و جدّيتهاى شبانه‏روزى او براى اين است كه ايمان انسان را بربايد.

كسى سند نداده كه ايمان شما ثابت بماند. شايد ايمان «مستودع» باشد، و آخر كار شيطان از شما بگيرد، و با عداوت خداوند تبارك و تعالى و اولياى او از دنيا برويد. يك عمر از نعمتهاى الهى استفاده كرده، سر سفره امام زمان (ع) نشسته، و آخر كار خداى نخواسته بى‏ايمان و با دشمنى با ولينعمت خود جان بسپريد.

بكوشيد اگر علقه، ارتباط، و محبتى به دنيا داريد، قطع نماييد. اين دنيا با تمام زرق و برق ظاهريش ناچيزتر از آن است كه قابل محبت باشد، چه رسد كه انسان از همين مظاهر زندگى هم محروم باشد. شما از دنيا چه داريد كه به آن دل ببنديد؟ شماييد و اين مسجد و محراب و مدرسه و يا كنج خانه؛ آيا صحيح است كه بر سر مسجد و محراب با يكديگر رقابت كرده ايجاد اختلاف نماييد و جامعه را فاسد كنيد؟ و تازه اگر همانند اهل دنيا داراى زندگى مرفه و مجللى باشيد و خداى نخواسته، عمر خود را با عيش و نوش سپرى سازيد، پس از پايان عمر مى‏بينيد كه همانند خواب خوشى گذشته است، ولى عقوبات و مسئولياتش هميشه گريبانگير شما خواهد بود. اين زندگى زودگذر بظاهر شيرين (بنابر اين كه خيلى شيرين بگذرد) در مقابل عذاب غير متناهى چه ارزشى دارد؟ عذاب اهل دنيا گاهى نامتناهى است. تازه اهل دنيا كه خيال مى‏كنند به دنيا دست يافته و از تمام مزايا و منافع آن بهره‏مندند، دچار غفلت و اشتباه مى‏باشند. هر كسى دنيا را از دريچه محيط و محل زيست خود مى‏نگرد، و خيال مى‏كند دنيا همان است كه او دارد. اين عالم اجسام وسعيتر از آن است كه بشر تصور كرده‏ بر آن دست يافته، و آن را كشف و سير مى‏نمايد. اين دنيا با تمام اين ابزار و وسايل در روايت وارد شده كه ما نظر إليها نظر رحمة بنا بر اين بايد ديد عالم ديگر كه خداوند تبارك و تعالى به آن نظر رحمت فرموده چه گونه مى‏باشد.

«معدن عظمت» كه انسان را به آن فرا مى‏خواند چيست و چه گونه است.

بشر كوچكتر از آن است كه بفهمد معدن عظمت چه مى‏باشد.

شما اگر نيت خود را خالص كنيد، عمل خود را صالح نماييد، حبّ نفس و حبّ جاه را از دل بيرون كنيد، مقامات عاليه و درجات رفيعه براى شما تهيه و آماده مى‏باشد. مقامى كه براى بندگان صالح خدا در نظر گرفته شده، تمام دنيا و مافيها، با آن جلوه‏هاى ساختگى، در مقابل آن به قدر پشيزى ارزش ندارد. بكوشيد به چنين مقامات عاليه برسيد. و اگر توانستيد، خود را بسازيد و ترقى دهيد تا آنجا كه به اين مقامات عاليه و درجات رفيعه هم بى‏اعتنا باشيد؛ و خدا را براى رسيدن به اين امور عبادت نكنيد، بلكه چون سزاوار عبادت و كبريايى است او را بخوانيد و در مقابل او سجده كرده سر به خاك بساييد. آن وقت است كه «حجب نور» را پاره كرده به «معدن عظمت» دست يافته‏ايد. آيا شما با اين اعمال و كردارى كه داريد، با اين راهى كه مى‏رويد، به چنين مقامى مى‏توانيد دست يابيد؟

آيا نجات از عقوبات الهى و گريز از عقبات هولناك و آتش جهنم بآسانى ممكن خواهد بود؟ شما خيال مى‏كنيد گريه‏هاى ائمه طاهرين و ناله‏هاى حضرت سجاد (ع) براى تعليم بوده و مى‏خواسته‏اند به ديگران بياموزند؟

آنان با تمام آن معنويات و مقام شامخى كه داشتند از خوف خدا مى‏گريستند؛ و مى‏دانستند راهى كه در پيش دارند پيمودنش چه قدر مشكل و خطرناك است. از مشكلات، سختيها، ناهمواريهاى عبور از صراط، كه يك طرف آن دنيا و طرف ديگرش آخرت مى‏باشد و از ميان جهنم مى‏گذرد، خبر داشتند؛ از عوالم قبر، برزخ، قيامت، و عقبات هولناك آن، آگاه بودند؛ از اين روى هيچ گاه آرام نداشته همواره از عقوبات شديد آخرت به خدا پناه مى‏بردند.

شما براى اين عقبات هولناك توانفرسا چه فكرى كرده و چه راه نجاتى يافته‏ايد؟ چه وقت مى‏خواهيد در مقام اصلاح و تهذيب خود برآييد؟ شما كه اكنون جوانيد، نيروى جوانى داريد، بر قواى خود مسلط مى‏باشيد و هنوز ضعف جسمى بر شما چيره نشده است، اگر به فكر تزكيه و ساختن خويش نباشيد، هنگام پيرى كه ضعف، سستى، رخوت و سردى بر جسم و جان شما چيره شد و نيروى اراده، تصميم و مقاومت را از دست داديد و بار گناه و معصيت قلب را سياهتر ساخت، چه‏گونه مى‏توانيد خود را بسازيد و مهذب كنيد؟ هر نفسى كه مى‏كشيد، هر قدمى كه برمى‏داريد، و هر لحظه‏اى كه از عمر شما مى‏گذرد، اصلاح مشكلتر گرديده ممكن است ظلمت و تباهى بيشتر شود. هر چه سن بالا رود، اين امور منافى با سعادت انسان زيادتر شده قدرت كمتر مى‏گردد؛ پس، به پيرى كه رسيديد ديگر مشكل است موفق به تهذيب و كسب فضيلت و تقوى شويد؛ نمى‏توانيد توبه كنيد؛ زيرا توبه با لفظ اتوب إلى اللّه تحقق نمى‏يابد؛ بلكه ندامت و عزم بر ترك لازم است. پشيمانى و عزم بر ترك گناه براى كسانى كه پنجاه سال يا هفتاد سال غيبت و دروغ مرتكب شده، ريش خود را در گناه و معصيت سفيد كرده‏اند، حاصل نمى‏شود. چنين كسانى تا پايان عمر مبتلايند.

جوانان ننشينند كه گرد پيرى سر و روى آنان را سفيد كند. (ما به پيرى رسيده‏ايم و به مصايب و مشكلات آن واقفيم) شما تا جوان هستيد مى‏توانيد كارى انجام دهيد؛ تا نيرو و اراده جوانى داريد مى‏توانيد هواهاى نفسانى، مشتهيات دنيايى، و خواسته‏هاى حيوانى، را از خود دور سازيد.

ولى اگر در جوانى به فكر اصلاح و ساختن خود نباشيد، ديگر در پيرى كار از كار گذشته است. تا جوانيد فكرى كنيد؛ نگذاريد پير و فرسوده شويد.

قلب جوان لطيف و ملكوتى است و انگيزه‏هاى فساد در آن ضعيف‏ مى‏باشد؛ ليكن هر چه سن بالا رود ريشه گناه در قلب قويتر و محكمتر مى‏گردد؛ تا جايى كه كندن آن از دل ممكن نيست. چنانكه در روايت است: قلب انسان ابتدا مانند آينه صاف و نورانى است. و هر گناهى كه از انسان سربزند، يك نقطه سياه بر روى قلب فزونى مى‏يابد، تا جايى كه قلب را سياه كرده، ممكن است شب و روزى بدون معصيت پروردگار بر او نگذرد. و به پيرى كه رسيد، مشكل است قلب را به صورت و حالت اول باز گرداند. شما اگر خداى نخواسته خود را اصلاح نكرديد و با قلبهاى سياه، چشمها، گوشها، و زبانهاى آلوده به گناه از دنيا رفتيد، خدا را چه‏گونه ملاقات خواهيد كرد؟ اين امانات الهى را كه با كمال طهارت و پاكى به شما سپرده شده چه‏گونه با آلودگى و رذالت مسترد خواهيد داشت؟

اين چشم و گوش كه در اختيار شماست، اين دست و زبانى كه تحت فرمان شماست، اين اعضا و جوارحى كه با آن زيست مى‏كنيد- همه امانات خداوند متعال مى‏باشد كه با كمال پاكى و درستى به شما داده شده است؛ اگر ابتلا به معاصى پيدا كرد آلوده مى‏گردد؛ خداى نخواسته اگر به محرمات آلوده شود، رذالت پيدا مى‏كند. و آن گاه كه بخواهيد اين امانات‏ را مسترد داريد، ممكن است از شما بپرسند كه راه و رسم امانتدارى اين گونه است؟ ما اين امانت را اين طور در اختيار شما گذاشتيم؟ قلبى كه به شما داديم چنين بود؟ چشمى كه به شما سپرديم اين گونه بود؟ ديگر اعضا و جوارحى كه در اختيار شما قرار داديم چنين آلوده و كثيف بود؟ در مقابل اين سؤالها چه جواب خواهيد داد؟ خداى خود را با اين خيانتهايى كه به امانتهاى او كرده‏ايد چه‏گونه ملاقات خواهيد كرد؟

شما جوانيد؛ جوانى خود را در اين راه گذاشته‏ايد، در صورتى كه از نظر دنيوى براى شما چندان نفعى ندارد؛ اگر اين اوقات گرانبها و بهار جوانى را در راه خدا و هدفى مقدس و مشخص به كار اندازيد، ضرر نكرده‏ايد، بلكه دنيا و آخرت شما تأمين است. ليكن اگر وضع شما به همين منوال باشد كه اكنون مشاهده مى‏گردد، جوانى خود را تلف كرده و لباب عمر شما بيهوده سپرى شده است؛ و در عالم ديگر در پيشگاه خدا سخت مسئول و مؤاخذ خواهيد بود؛ در صورتى كه كيفر اين اعمال و كردار مفسده انگيز شما تنها به عالم ديگر محدود نمى‏گردد؛ در اين دنيا نيز با مشكلات، مصايب، و گرفتاريهاى شديد و گوناگون دست به گريبان بوده در گرداب بلا و تيره‏بختى خواهيد افتاد.

آتيه شما تاريك است: دشمنان زيادى از هر طرف و هر طبقه پيرامون شما گرد آمده‏اند؛ نقشه‏هاى اهريمنانه خطرناكى براى نابودى شما و حوزه‏هاى علميه در دست اجرا مى‏باشد؛ ايادى استعمار خوابهاى خيلى عميق براى شما ديده‏اند؛ خوابهاى خيلى عميق براى اسلام و مسلمانان ديده‏اند؛ با تظاهر به اسلام نقشه‏هاى خطرناكى براى شما كشيده‏اند. شما فقط در سايه تهذيب، تجهيز، و نظم و ترتيب صحيح، مى‏توانيد اين‏ مفاسد و مشكلات را از سر راه خود برداريد، و نقشه‏هاى استعمارى آنان را خنثى كنيد. من اكنون روزهاى آخر عمرم را مى‏گذرانم و دير يا زود از ميان شما مى‏روم، ولى آينده تاريك و روزهاى سياهى براى شما پيش بينى مى‏كنم. اگر خود را اصلاح نكنيد، مجهز نگرديد، نظم و انضباط در امور درسى و زندگى خود حكمفرما نسازيد، در آتيه خداى نخواسته محكوم به فنا خواهيد بود. تا فرصت از دست نرفته، تا دشمن بر همه شئون دينى و علمى شما دست نيافته، فكرى كنيد؛ بيدار شويد؛ به پا خيزيد. در مرحله اول، در مقام تهذيب و تزكيه نفس و اصلاح خود برآييد؛ مجهز و منظم شويد؛ در حوزه‏هاى علميه نظم و انضباط برقرار سازيد؛ نگذاريد ديگران بيايند حوزه‏ها را منظم كنند؛ اجازه ندهيد دشمنان، به بهانه اينكه اينان لايق نيستند، كارى از آنان ساخته نيست و مشتى بيكاره در حوزه‏ها گرد آمده‏اند، به حوزه‏هاى علميه دست بيندازند، و به اسم نظم و اصلاحات، حوزه‏ها را فاسد سازند، و شما را تحت سلطه خود درآورند. بهانه دست آنان ندهيد. اگر شما منظم و مهذب شويد، همه جهات شما تحت نظم و ترتيب باشد، ديگران به شما طمع نمى‏كنند؛ راه ندارند كه در حوزه‏هاى علميه و جامعه روحانيت نفوذ كنند. شما خود را مجهز و مهذب كنيد؛ براى جلوگيرى از مفاسدى كه مى‏خواهد پيش بيايد مهيا شويد؛ حوزه‏هاى خود را براى مقاومت در برابر حوادثى كه مى‏خواهد پيش بيايد آماده سازيد.

شما خداى نخواسته روزهاى سياهى در پيش داريد؛ اين طور كه زمينه است، روزهاى بدى خواهيد ديد. ايادى استعمار مى‏خواهند تمام حيثيات اسلام را از بين ببرند، و شما بايد در مقابل ايستادگى كنيد؛ و با حبّ نفس و حبّ جاه و كبر و غرور نمى‏توان مقاومت كرد. عالم سوء، عالم متوجه به دنيا، عالمى كه در فكر حفظ مسند و رياست باشد، نمى‏تواند با دشمنان اسلام مبارزه نمايد. و ضررش از ديگران بيشتر است. قدم را الهى كنيد، حبّ دنيا را از دل بيرون نماييد، آن وقت مى‏توانيد مبارزه كنيد. از هم اكنون اين نكته را در قلب خود بپرورانيد و تربيت كنيد كه من بايد يك سرباز مسلح و اسلامى باشم و براى اسلام فدا شوم؛ من بايد براى اسلام كار كنم تا از بين بروم. براى خود بهانه درست نكنيد كه امروز مقتضى نيست. كوشش كنيد تا براى آتيه اسلام به درد بخوريد، و خلاصه يك انسان باشيد. ايادى استعمار از انسان مى‏ترسند؛ از آدم مى‏ترسند. استعمارگران، كه مى‏خواهند همه چيز ما را به يغما ببرند، نمى‏گذارند در دانشگاههاى دينى و علمى ما آدم تربيت شود. از آدم مى‏ترسند. اگر يك آدم در مملكتى پيدا شد، مزاحم آنان مى‏شود و منافع آنها را به خطر مى‏اندازد.

شما موظفيد خود را بسازيد؛ انسان كامل شويد؛ و در مقابل نقشه‏هاى شوم دشمنان اسلام ايستادگى كنيد. اگر منظم و مجهز نگرديد و به مقاومت و مبارزه عليه ضرباتى كه هر روز بر پيكر اسلام وارد مى‏آيد نپردازيد، هم خود از بين مى‏رويد، و هم احكام و قوانين اسلام را فانى مى‏سازيد؛ و شما مسئول خواهيد بود. شما علما، شما اهل علم، و شما مسلمانان، مسئول مى‏باشيد. شما علما و طلاب در رأس، و ديگر مسلمانان پس از شما مسئول‏اند: كلّكم راع و كلّكم مسئول عن رعيّته. شما جوانها بايد اراده خود را قوى كنيد تا در مقابل هر ظلم و بيدادگرى ايستادگى نماييد. و جز اين چاره‏اى نداريد: حيثيت شما، حيثيت اسلام، و حيثيت ممالك اسلامى، بسته به اين است كه ايستادگى و مقاومت نماييد.

خداوند متعال اسلام، مسلمين، و كشورهاى اسلامى، را از شر اجانب حفظ فرمايد. دست استعمار و خائنين به اسلام را از بلاد اسلامى و حوزه‏هاى علميه كوتاه كند. علماى اسلام و مراجع عظام را در دفاع از قوانين مقدسه قرآن كريم و پيشبرد آرمان‏هاى مقدس اسلامى موفق و مؤيد بدارد. روحانيون اسلام را به وظايف سنگين و مسئوليتهاى خطير آنان در عصر كنونى آگاه و آشنا سازد. حوزه‏هاى علميه و مراكز روحانيت را از دستبرد و نفوذ دشمنان اسلام و ايادى استعمار مصون و محفوظ بدارد. به نسل جوان روحانى و دانشگاهى و به عموم مسلمانان توفيق خودسازى، تهذيب و تزكيه نفس عنايت فرمايد. ملت اسلام را از خواب غفلت، سستى و رخوت و جمود فكرى برهاند، تا با الهام از تعاليم نورانى و انقلابى قرآن به خود آيند؛ به پا خيزند و در سايه اتحاد و يگانگى دست استعمار و دشمنان ديرينه اسلام را از كشورهاى اسلامى قطع نمايند، و به آزادى، استقلال، و مجد و عظمت از دست رفته خود نايل گردند. ربَّنا افْرِغْ عَلَينا صبراً و ثَبِّتْ اقْدامَنا وَ انْصُرْنا عَلَى القومِ الكافرينَ. رَبِّنا و تَقَبَّلْ دُعاءَ.